

دکتر احمد دوست محمدی*

ساکنان و صاحبان اولیه و اصلی سرزمین فلسطین

چکیده:

امروزه قضیه فلسطین اصلی ترین، حادث ترین و پراهمیت ترین موضوع حوزه مطالعاتی سیاست جهانی و روابط بین ملت ها است. به جرات می توان ادعا کرد که کشمکش فلسطین در حال تبدیل شدن به یک موضوع بحرانی و تعیین کننده در تعاملات بین دو مجموعه تمدنی اسلام و غرب می باشد. بیش از نیم قرن است که مجموعه تمدنی غرب، با همه امکانات و توانایی های خود جهت برقراری صلح در خاورمیانه و تأمین امنیت و کسب مشروعیت سیاسی برای رژیم اسرائیل در این منطقه حیاتی و استراتژیک تمام ظرفیت های خود را به کار گرفته است، اما، امروز، در پرتو انتفاضه مردم مسلمان فلسطین، این هدف، بیش از گذشته، دور از دسترس است. سؤال اصلی ما در این تحقیق این است که، به راستی، در قضیه فلسطین کدام یک از طرفین دعوا بر حق و کدام یک بر باطل است؟ به عبارت دیگر، صاحبان اصلی منطقه ای که دولت اسرائیل در آنجا جعل شده است، چه کسانی هستند؟ بررسی های مستند تاریخی از سابقه حضور و سکونت اقوام مختلف در فلسطین، از ابتدای تاریخ تا امروز، ثابت می کند که اجداد و اعقاب مردم مسلمانی که امروز حرکت انتفاضه را ادامه می دهند، قدیمی ترین و اولین ساکنان این سرزمین بوده اند که در طول تاریخ، با وجود آمد و شدهای مکرر قدرت ها و فاتحان خارجی، به حضور و زندگی عادی خود در جای جای این سرزمین ادامه داده اند. بنابراین، مسلمانان فلسطین صاحبان اصلی این سرزمین هستند.

واژگان کلیدی:

فلسطین، بیت المقدس (اورشلیم)، اعراب، مسلمانان، یهودیان، صهیونیسم، بنی اسرائیل و دولت اسرائیل.

* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

از این نویسنده تاکنون مقاله زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:

«انقلاب اسلامی، تجدید حیات اسلام و نظریه برخورد تمدن ها»، سال ۸۰، شماره ۵۴.

مقدمه

اگر از یک متفکر و یا یک محقق در حوزه سیاست جهانی و روابط بین ملت‌ها سؤال شود که امروزه مهم‌ترین مسأله و موضوع مورد بحث در این حوزه علمی چیست، چه جوابی خواهد داد؟ به راستی، آیا تا به حال فکر کرده‌اید، امروز بحث برانگیزترین و جدال‌برانگیزترین موضوعات در عرصه سیاست جهانی و روابط بین‌الملل کدام است؟ کدام موضوع جهانی و بین‌المللی بیش از همه ادبیات سیاسی جهان را، حداقل در نیم قرن اخیر، به ویژه در دو دهه پایان قرن بیستم، تحت تأثیر خود قرار داده است؟ کدام موضوع بیشترین تلاش‌ها و اقدامات دیپلماتیک، سیاسی و حتی نظامی جهان را به خود معطوف کرده و بیشترین فرصت‌ها، امکانات و انرژی جهان را به خدمت گرفته است؟

با یک نگاه گذرا به صحنه سیاست جهانی و فعالیت‌ها و اقدامات چند جانبه در جهت حل و فصل مناقشات بین‌المللی و جهانی و یک مرور اجمالی بر ادبیات سیاسی حوزه سیاست جهانی، به وضوح پی می‌بریم که امروزه اصلی‌ترین، حادث‌ترین و پراهمیت‌ترین موضوع سیاسی جهانی، قضیه فلسطین است. امروز قضیه فلسطین دارای همان ویژگی‌هایی است که در بالا برشمردیم. امروز مسأله فلسطین به اندازه‌ای حائز اهمیت شده، که به جرأت می‌توان ادعا کرد که در واقع در حال تبدیل شدن به یک موضوع بحرانی و تعیین کننده بین دو تمدن بزرگ جهان حاضر، یعنی تمدن اسلام و تمدن غرب است. نظریه برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون، که بر اساس آن صحنه سیاست جهانی در دهه‌های آینده عرصه برخورد تمدن‌های بزرگ جهان به‌طور خاص تمدن‌های اسلام و غرب خواهد بود و به دنبال آن، اشغال نظامی افغانستان در پی انفجار به شدت مشکوک و سؤال برانگیز برج‌های تجاری در نیویورک (۱) و به بهانه مبارزه با تروریسم گروه‌های خود ساخته القاعده و طالبان، در حالی که هنوز از سرنوشت واقعی اینان اطلاع درستی در دست نیست و سپس اشغال بخش دیگری از سرزمین‌های اسلامی یعنی عراق، توسط آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها به بهانه دروغین از بین بردن سلاح‌های کشتار جمعی و شیمیایی رژیم حاکم بر عراق، سلاح‌هایی که به اعتراف منابع مختلف اطلاعاتی، از سوی مجموعه تمدنی غرب در دوران جنگ هشت ساله عراق علیه ایران، در اختیار دولت عراق قرار

داده شده بود که از سرنوشت این سلاح‌ها هم هیچ اطلاع دقیقی در دست نیست و مبارزه‌ای که مردم این دو کشور اشغال شده علیه نیروهای بیگانه آغاز کرده‌اند و آینده نامعلوم این نبرد نابرابر، همگی گواه بر این ادعا است.

به خاطر داشته باشیم که نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون در شرایطی مطرح شد که تجدید حیات اسلام، نشأت گرفته از انقلاب اسلامی ایران، مجموعه تمدنی غرب را به چالش طلبیده بود (۲) که در این میان، انتفاضة مسلمانان فلسطین، که همه تلاش‌های غرب را برای تثبیت موقعیت اسرائیل در منطقه عملاً با بن بست مواجه ساخته، از اهمیت، حساسیت و قدرت تعیین‌کنندگی خاصی برخوردار بوده است. به همین جهت، در دهه‌ها و سال‌های اخیر، تحولات سرزمین فلسطین و وقایعی که در آنجا در جریان بوده و هست و آینده این سرزمین مورد مناقشه، در کانون توجه سیاستمداران، دولتمردان، نظریه‌پردازان سیاسی و مهم‌تر از همه مسلمانان جهان قرار گرفته است. قریب به یک قرن است که مجموعه تمدنی غرب، زمانی به رهبری بریتانیای کبیر و امروز به رهبری آمریکا، با استفاده از همه امکانات سیاسی، اقتصادی، نظامی، تبلیغاتی و مجامع و سازمان‌های جهانی و بین‌المللی، بی‌وقفه در تلاش جهت تثبیت دولت اسرائیل در فلسطین، کسب مشروعیت سیاسی برای این رژیم در جهان اسلام و تأمین امنیت این رژیم در منطقه حساس و استراتژیک خاورمیانه بوده است، اما امروز این اهداف بیش از گذشته دور از دسترس است. امروز انتفاضة مردم مسلمان فلسطین به مانع اصلی همه تلاش‌ها و اقدامات همه جانبه غرب در جهت حل قضیه فلسطین به نفع رژیم اسرائیل و مجموعه تمدنی غرب تبدیل شده است. در مجموع امروزه نقش، جایگاه و اهمیت قضیه فلسطین در تحولات سیاسی جهان بر هر کسی که حتی از دور ناظر بر صحنه سیاسی جهانی باشد، پوشیده نیست.

قضیه فلسطین از ابعاد و زوایای گوناگون قابل تحقیق و تفحص است و وخیم‌تر شدن مداوم اوضاع فلسطین، توجه شمار بیشتری از محققان و محافل علمی در جهان اسلام و نیز در غرب را به خود جلب کرده است. اما سؤال اصلی ما در این تحقیق مختصر این است که به راستی در قضیه فلسطین، کدام یک از طرفین دعوا برحق است؟ مسلمانان فلسطین و یا یهودیان اسرائیل؟ مالکان واقعی این سرزمین مورد مناقشه چه کسانی هستند؟ خلاصه وضعیت سکونت اقوام و

ملل مختلف در فلسطین از آغاز تا امروز چگونه بوده است؟ پاسخ ما به این سؤال، یعنی فرضیه ما این است که در قضیه فلسطین این حقوق حیاتی مسلمانان فلسطین است که، برخلاف ابتدایی ترین اصول منشور جهانی حقوق بشر و اصل حق تعیین سرنوشت، به غم‌انگیزترین و اسفبارترین و جهمی پایمال شده است و مبارزه امروز زن و مرد و پیر و جوان مسلمانان فلسطین چیزی جز یک دفاع مشروع و غیرتمندانه از هویت، هستی و حقوق خدادادیشان نیست. برای اثبات این ادعا، ما باید ثابت کنیم که مسلمانانی که امروز در قالب انتفاضه با رژیم حاکم بر فلسطین با چنگ و دندان در حال مبارزه هستند، در واقع صاحبان اصلی این سرزمین هستند که دارند برای بیرون راندن بیگانه از خانه و کاشانه و دفاع از هستی و حیات خویش تلاش می‌کنند. برای اثبات این ادعا که مسلمانان فلسطین صاحبان اولیه و اصلی این سرزمین هستند، باید برگردیم به اعماق تاریخ و ببینیم کدام قوم و یا ملتی با کدام آئین و اعتقادی برای اولین بار در این سرزمین حضور پیدا کرده و به این حضور تا امروز ادامه داده است. تردیدی نیست که حق سرزمینی بر هر سرزمینی به آن مردمی تعلق دارد که اولین بار بر آنجا گام نهاده، به این حضور ادامه داده و نسلی که امروز در آن حضور دارد از اخلاف همان کسانی هستند که اولین بار به این سرزمین وارد شده و در آن رحل اقامت افکنده است. به عبارت دیگر، «حق سیاسی بر هر سرزمینی براساس اصولی چون حق تقدم تصرف، طول مدت و تداوم حاکمیت، مالکیت جاری و ویژگی‌های نژادی جمعیت فعلی آن سرزمین تعیین می‌شود».^(۳)

بنابراین لازم است تاریخ این سرزمین را آن‌گونه که مکتوبات مستند و مطالعات باستان‌شناسی نشان می‌دهد، در یک بررسی اجمالی مورد مطالعه قرار داده و ببینیم کدام قوم، ملت یا مردمی، بیش از سایر از این حق برخوردار هستند.

اهمیت سرزمین فلسطین

تاریخ سرزمین فلسطین تاریخ شگفت‌انگیز و عبرت‌آموزی است. به جرأت می‌توان ادعا کرد که کمتر نقطه‌ای را در روی زمین می‌توان پیدا کرد که شاهد این همه وقایع، حوادث و تحولات تأثیرگذار بر حیات انسان‌ها بوده باشد. فلسطین سرزمین پیامبران بزرگ الهی است، سرزمین

وحی است، سرزمین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی است و معراج پیامبر بزرگ اسلام. نویسندگان تاریخ خاورمیانه، فلسطین را «چهارراه جهان» از آغاز تا امروز نام نهاده‌اند. بزرگراهی که در طول تاریخ پنج هزار ساله‌اش، گذرگاه و معبر اقوام و ملل مختلف بوده است. تاریخ فلسطین نشان می‌دهد که هر ملتی که قدرتی به هم زده، به تسخیر این چهارراه استراتژیک اقدام نموده، چند صباحی حاکمیت خود را بر آن تحمیل کرده و سپس جای خود را به دیگری سپرده است به گونه‌ای که نوشته‌اند بیت‌المقدس در طول تاریخ ۱۷ بار مورد محاصره قرار گرفته و چندین بار با خاک یکسان گشته و مردم آن از دم شمشیر گذشته‌اند. (۴) به عبارت دیگر، سرزمین فلسطین از قدیم‌الایام همواره هم از نظر ایدئولوژیکی و اعتقادی نزد صاحبان ادیان بزرگ الهی مورد توجه، تکریم و تقدیس بوده است و هم از نظر جغرافیای سیاسی و موقعیت سوق‌الجیشی، نزد قدرتمندان و فاتحان بزرگ تاریخ، حائز اهمیت خاص بوده است. بنابراین این آمدوشدهای قدرت‌های خارجی نمی‌تواند در حق مالکیت و حاکمیت ساکنان اولیه و اصلی این سرزمین خدشه‌ای ایجاد کند. زیرا زور و اعمال قدرت ایجاد حق نمی‌کند. اما چه کسانی اولین بار در تاریخ وارد این سرزمین شده و در آن ساکن شدند و این رفت و آمدهای بیگانه چه تأثیری بر جمعیت ساکن در آنجا داشته است؟

کنعانی‌های جزیره‌العرب، اولین ساکنان فلسطین

در منابع مختلف تاریخی آمده است که سابقه تاریخی منطقه فعلی فلسطین به حدود سه هزار سال قبل از میلاد مسیح برمی‌گردد. در آن تاریخ برای اولین بار قبایلی از کنعانی‌های جزیره‌العرب به این سرزمین کوچ کرده و در آنجا ساکن شدند. باستان‌شناسان می‌گویند:

اسکلت‌ها و شکل‌های فسیل‌های برجای مانده از ساکنان حدود ۵۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ سال قبل در این منطقه به خاندان و تبار سام و حام (فرزندان نوح پیامبر) تعلق دارد. این مطلب با شرح کتاب مقدس - شامل کتب عهد عتیق و جدید - که کنعانیان اولین ساکنان فلسطین بودند، کاملاً مطابقت دارد. (۵)

کنعان پسر حام^۱ و حام و سام^۲ و یافیت^۳ سه برادر بودند که بعد از طوفان نوح باقی مانده و همه افراد بشر از نسل آنها هستند.

بنابراین همان‌گونه که تاریخ به ما می‌گوید، کنعانی‌های عرب اولین مردمانی بودند که در این سرزمین ساکن شدند و نام «ارض کنعان»^۴ را بر آن نهادند.

در میان قبایل مهاجر کنعانی، قبیله ییوس (بر وزن خموش) که مهم‌ترین آنان بود، در محل بیت‌المقدس فعلی سکنی‌گزید و به همین دلیل، در تاریخ یکی از اسامی معروف بیت‌المقدس به نام «ییوس» ثبت شده است. (۶) کنعانیان فرمانروایی داشتند به نام ملک صادق. از آنجا که این حاکم دوستدار صلح، آرامش، آبادانی و تمدن‌سازی بود، شهر ییوس به احترام وی، به تدریج نام اورسالم، یعنی شهر سالم یا شهر صلح و آرامش به خود گرفت. (۷) در کتاب عهد عتیق (سفر داوران، باب ۹، آیه ۱۱) یهودیان آمده است که اورسالم یا یورشالم همان ییوس است و اضافه می‌کند:

آن مرد روانه شد و به مقابل ییوس رسید و کنیزش همراه وی بود و چون نزد ییوس رسیدند، غلام به ارباب خود گفت بیا به این شهر ییوسیان برگشته، شب را به سر بریم. آقایش وی را بگفت به شهری که احدی از بنی اسرائیل در آن نباشد، بر نمی‌گردیم. (۸)

پس از ورود کنعانی‌ها به سرزمین فلسطین فعلی، اقوام دیگری هم به تدریج راهی این سرزمین شدند. آموریان، حتیان، حویان، فلسطی‌ها و ... اقوامی هستند که پیش از عبرانی‌ها در این سرزمین سکونت داشتند. یهودیان خود را از نژاد عبرانی به حساب آورده و عبرانی‌ها هم خود را از اولاد حضرت ابراهیم (ع) می‌دانند. از میان اقوامی که پیش از عبرانی‌ها در فلسطین زندگی می‌کردند، قوم فلسطی از اهمیت و ویژگی‌های خاصی برخوردار بود و به همین دلیل، ارض کنعان به فلسطین تغییر نام داد. (۹)

1. Ham.

2. Sem.

3. Yafith.

4. The Land of Canann.

سابقه حضور عبرانی‌ها در فلسطین

و اما سابقه حضور عبرانی‌ها در فلسطین حداکثر به ۱۸۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، یعنی حدود دوازده قرن بعد از حضور کنعانیان عرب تبار در فلسطین برمی‌گردد. در آن تاریخ گروهی از قبایل عبرانی به رهبری حضرت ابراهیم (ع)، از شهر «اور» و یا «شوش» فعلی، مرکز کلدانی‌های عراق، به ارض کنعان مهاجرت کردند. (۱۰) در اینجا بود که خداوند حضرت اسحاق را به ابراهیم داد و از اسحاق، حضرت یعقوب به دنیا آمد که به «اسرائیل» ملقب شد و به همین جهت قوم یهود خود را «بنی اسرائیل» می‌نامند. در همین جا لازم است اضافه کنیم که اسماعیل، فرزند دیگر حضرت ابراهیم است که جد پدری اعراب می‌باشد. به عبارت دیگر، همان قدر که فرزندان اسرائیل خود را منتسب به حضرت ابراهیم (ع) می‌دانند، به همان اندازه هم اعراب فلسطین به آن حضرت منتسب هستند. بنابراین وعده‌هایی که به اعتقاد یهودیان، خداوند در عهد عتیق به حضرت ابراهیم (ع) در مورد واگذاری سرزمین فلسطین به ذریه آن حضرت داده است، اعراب فلسطین را هم شامل می‌شود و هیچ حق انحصاری برای بنی اسرائیل ایجاد نمی‌کند. (۱۱)

به هر حال، حضرت ابراهیم (ع) وقتی وارد فلسطین شد، اورسالم را به عنوان محل اقامت خود انتخاب کرد و باز به همین دلیل، نام عبری این شهر «یورشالیم»، «اورشالیم» و یا «اورشلیم» است. پس از مدتی حضرت ابراهیم به دستور خداوند قربانگاه و مکان مقدسی در این شهر ایجاد کرد و آن را «بیت‌الله» نام نهاد و به حکم همین قداست بود که مسلمانان پس از ورود مسالمت‌آمیز به آن در سال ۱۵ هجری نام «بیت‌المقدس» را بر آن نهادند. (۱۲)

بدین ترتیب عبرانی‌ها همچون سایر اقوام مهاجر و بدون آنکه هیچ گونه حاکمیتی بر فلسطین ایجاد کنند، در این سرزمین ساکن شدند. تا اینکه به دنبال یک دوره طولانی خشکسالی در فلسطین و با فراخوان یوسف، فرزند یعقوب، که در پی حوادثی در مصر به مقام ریاست رسیده بود، فلسطین را ترک کرده و به مصر مهاجرت کردند. در اینجا بود که جمعیت بنی اسرائیل رو به افزایش نهاد. اما این قوم در دوران پادشاهی رمسس دوم (فرعون) در مصر، به مدت چند دهه تحت تعقیب، آزار و فشار بیش از حد قرار گرفت. (۱۳)

در سال ۱۲۰۷ قبل از میلاد، حضرت موسی (ع)، که به تازگی از سوی خداوند برای هدایت

بنی اسرائیل مأمور شده بود، تصمیم گرفت آنها را به «ارض موعود» بازگرداند. اما بنی اسرائیل از فرمان او سرپیچی کرده و در پی این نافرمانی به مدت ۴۰ سال در بیابان‌های فلسطین سرگردان ماندند. (۱۴)

بعد از مرگ موسی (ع)، یوشع بن نون، سردار یهودی، رهبری بنی اسرائیل را به دست گرفته، آنها را به ساحل اردن و سپس به اریحا در فلسطین هدایت کرد. تا اینکه در سال ۱۲۳۰ قبل از میلاد به پشت دیوارهای اورسالم رسیدند. مردم این شهر که از نظر نظامی برتر بوده و نیز از غارتگری‌ها و مظالم بنی اسرائیل در شهرهای دیگر فلسطین با خبر شده بودند، به شدت مقاومت کرده و هرگز شهر را تسلیم نکردند.

حاکمیت اسرائیل بر فلسطین

در سال ۱۰۰۰ قبل از میلاد، حضرت داود توانست اورسالم را تصرف کرده، حکومت بنی اسرائیل را در آنجا تأسیس نماید. بعد از داود، فرزندش حضرت سلیمان رهبری بنی اسرائیل را در دست گرفت و کار بنای پرستشگاه بزرگی را که پدرش داود، به فرمان خداوند، در محل فعلی مسجدالاقصی آغاز کرده بود و به بنای هیکل سلیمان معروف است، به پایان برد. (۱۵) یهودیان معتقدند که مسجدالاقصی بر روی معبد هیکل سلیمان بنا شده است.

پس از فوت حضرت سلیمان در ۹۲۷ قبل از میلاد، قلمرو پادشاهی اش دستخوش تفرقه و تجزیه و خود فلسطین به دو بخش متخاصم شمال و جنوب تبدیل گردید. از میان قبایل دوازده گانه یهود، قبایل یهودا، فرزند یعقوب، و بنجامین، پادشاهی یهودا را در جنوب فلسطین و ده قبیله دیگر، پادشاهی اسرائیل را در شمال شکل دادند. این دو قلمرو پادشاهی به مدت دو‌یست سال به جدال و دشمنی با یکدیگر ادامه دادند و هر یک به اندازه‌ای ضعیف شدند که هیچ‌کدام به تنهایی قادر به تداوم و حفظ استقلال خود نبودند.

در سال ۷۲۲ قبل از میلاد، آشوریان کل پادشاهی اسرائیل را ویران کرده و تمامی ده قبیله آن را به اسارت بردند. با این اقدام، بخشی از عبرانی‌ها که معروف به بنی اسرائیل بودند، به طور کامل از صحنه فلسطین محو شدند. قلمرو پادشاهی یهودا در شمال فلسطین هم در سال ۵۸۶

قبل از میلاد، مورد تاخت و تاز کلدانی‌های بابل، به رهبری بخت‌النصر یا نبوکد، قرار گرفت. بخت‌النصر اورشلیم را منهدم کرده، یهودیان را به اسارت به بابل برد. (۱۶) و بدین ترتیب، به حاکمیت حدود ۴۰۰ ساله یهودیان بر فلسطین و اورشلیم پایان داده شد.

آخرین دوران حضور یهودیان در فلسطین

در حدود نیم قرن بعد، یعنی در سال ۵۳۸، کوروش پادشاه هخامنشی، به امپراتوری بابل حمله کرده، فلسطین را به تصرف درآورده و به اسرای یهود در بابل اجازه داد به اورشلیم برگشته و تحت حاکمیت هخامنشیان در آنجا و در کنار افراد بومی آنجا که در اقصی نقاط فلسطین ساکن بودند، به زندگی عادی خود ادامه دهند. این وضعیت حدود ۲۰۰ سال ادامه یافت. (۱۷)

در سال ۳۳۰ قبل از میلاد، اسکندر مقدونی بر کل خاورمیانه، از جمله فلسطین، سلطه پیدا کرد. با فوت اسکندر، اختلاف و کشمکش بین فرماندهان وی بر سر حکومت بر فلسطین منجر به تضعیف و تفرقه در حاکمیت این سرزمین شد. یهودیان نیز از فرصت استفاده کرد و به رهبری شمعون مکابی^۱ در سال ۱۴۲ قبل از میلاد، دست به شورش زدند. اما تلاش آنها برای کسب استقلال چندان دوام نیاورد.

تا اینکه در سال ۶۳ قبل از میلاد، فلسطین توسط پمپیوس سردار رومی، فتح و اورشلیم به ویرانه‌ای تبدیل شد. در همین دوران حاکمیت رومیان بر اورشلیم بود که حضرت مسیح (ع) در بیت لحم دیده بجهان گشود.

هرچند برخی از فرمانروایان رومی به بازسازی بیت‌المقدس و تعمیر پرستشگاه بزرگ آن همت گماشتند و تا حدودی عظمت گذشته این شهر را اعاده کردند، اما حکام دست نشانده آنان بی‌عدالتی، ظلم و سرکوب در این سرزمین را به جایی رساندند که منجر به شورش‌های محدود از سوی یهودیان در سال ۷۰ و ۱۳۵ میلادی شد. واکنش رومی‌ها نسبت به این شورش‌ها، بی‌رحمانه و خونین بود، به طوری که به نابودی کامل اورشلیم و پراکندگی کامل جمعیت یهود

در بخش‌های دور دست امپراتوری روم منجر شد.

رومی‌ها پس از سرکوب این شورش‌ها به بازسازی شهر اورشلیم اقدام کرده و نام آن را به «ایلیا» تغییر دادند. در ابتدا هیچ یهودی نمی‌توانست در آنجا زندگی کرده یا حتی وارد این شهر شود. لذا ارتباطی رسمی یهودیان با فلسطین در سال ۱۳۵ میلادی به طور کامل قطع و تا ۱۸۰۰ سال دیگر برقرار نشد. (۱۸) از این زمان به بعد، نه تنها ارتباط رسمی یهودیان با بیت‌المقدس قطع شد، بلکه به غیر از جمعیت اندک یهود که در بخش‌هایی از فلسطین پراکنده بودند، در خود بیت‌المقدس «از سال ۱۳۵ میلادی تا پانصد سال بعد از آن، فقط ۵۹ نفر یهودی» زندگی می‌کردند. (۱۹)

از آن پس تا سال ۶۱۴ میلادی، رومی‌ها بر فلسطین و ایلیا حاکم بودند. در این سال ایرانیان بار دیگر به فلسطین حمله کرده، ایلیا را گرفته و همه معابد و کلیساهای آن را ویران کردند. اما این پیروزی دوام نیاورد و رومی‌ها، به رهبری هرقل، مجدداً این شهر را در سال ۶۲۸ پس گرفتند. و بدین ترتیب، ایلیا بار دیگر تحت حاکمیت ظالمانه حکام روم قرار گرفت.

حاکمیت مسلمانان بر فلسطین

همان‌گونه که گفتیم، بیت‌المقدس و سرزمین‌های اطراف آن، در طول تاریخ همواره از اهمیت استراتژیک و قداست خاصی نزد ادیان بزرگ الهی برخوردار بوده است. به حکم همین اهمیت و قداست بود که پیامبر گرامی اسلام، در آخرین روزهای عمر خود تصمیم گرفتند بیت‌المقدس را از سلطه ظالمانه حکام روم خارج سازند. به دستور پیامبر (ص)، سپاهی به فرماندهی اسامه بن زید بن حارثه، برای حرکت به سوی بیت‌المقدس آماده شد. اما در همین ایام وجود مبارک رسول خدا در بستر بیماری افتاد و این حرکت موقتاً به تأخیر افتاد.

به هر حال این برنامه پیامبر (ص) در زمان خلیفه اول تعقیب شد و سپاهیان اسلام پس از نبردهایی چند، شهرهای مختلف فلسطین و شام را فتح کرده و در زمان خلیفه دوم به ایلیا رسیدند. اما به خاطر احترام و حرمتی که این شهر نزد مسلمانان داشت، از حمله به آن خودداری کرده و صرفاً به محاصره شهر پرداختند. در همین ارتباط نوشته‌اند:

بیت المقدس برای اولین بار در طول تاریخ طولانی خود، از تبدیل شدن مجدد به حمام خون مصون ماند. مردم بیت المقدس برای رهایی از شر اربابان روم شرقی، و با آگاهی از شهرت مسلمانان به رحم و شفقت، پس از یک مقاومت کوتاه شهر را تحویل دادند. (۲۰)

و بدین ترتیب ایلیا بدون خونریزی در سال ۱۵ هجری (۶۳۸ میلادی) و با عهدنامه‌ای که بین خلیفه دوم از یک سو، و مردم شهر، اسقف‌ها و رهبران مذهبی از سوی دیگر، به امضاء رسید، به دست مسلمانان افتاد و به حکم قداستی که در اسلام داشت، «بیت المقدس» نام گرفت. یکی از نکات قابل توجه این عهدنامه این بود که مردم ایلیا، به دلیل سختی‌هایی که به خاطر آشتی ناپذیری‌های اجتماعی، شرارت‌ها و شورش‌های یهودیان در طول تاریخ متحمل شده بودند، موافقت کردند که از سکونت یهودیان در این شهر جلوگیری کنند. قسمت‌هایی از این عهدنامه را باهم می‌خوانیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

این امان نامه‌ایست که عمر بنده خداوند، پیشوای مسلمانان به مردم ایلیا داده است. به جان و مال و کلیسا و مریض و سالم و همه افراد آن امان می‌دهد و اجازه نمی‌دهد که کلیسای آنان را اشغال کنند و آنها را ویران سازند و چیزی از آنها کم کنند.

همچنین امان می‌دهد که کسی با صلیب و دارایی آنان کاری نداشته باشد و آنان در مسائل مذهبی آزاد باشند و به کسی آزار نرسد و ایشان هم احدی از یهودیان را در ایلیا سکونت ندهد. (۲۱)

از این تاریخ، یعنی سال ۶۳۸ میلادی تا پایان جنگ جهانی اول - به جز دوران به نسبت کوتاه سلطه محدود و ناتمام صلیبی‌ها بر بیت المقدس و بخش‌هایی از فلسطین (۲۲) - یعنی حدود ۱۲ قرن، این سرزمین تحت حاکمیت حکومت‌های اسلامی باقی ماند. هزاران عرب تازه مسلمان شده به سرزمین آبا و اجدادی خود مهاجرت کرده و در فلسطین ساکن شدند. آنها اعراب کنعانی آنجا را به دین اسلام دعوت کرده، با آنها ازدواج نموده و به تدریج، زبان، آداب، اعتقادات

و حتی معماری فلسطین را اسلامی کردند.

ممالیک مصر آخرین بازمانده‌های ارتش از هم گسیخته صلیبی‌ها را در سال ۱۲۹۱ مجبور به عقب‌نشینی و بازگشت به اروپا کردند. سپس ترک‌های عثمانی در سال ۱۵۱۷ ممالیک را شکست داده و نه تنها فلسطین، بلکه خود مصر را تحت حاکمیت اسلام درآوردند. سلطان سلیمان اداره بیت‌المقدس را به دست گرفت، نام شهر را به «قدس شریف» تغییر داد و دیوارهای بزرگ آنجا را ساخت.

حاکمیت عثمانی‌ها بر فلسطین تا سال ۱۹۱۷ ادامه یافت. نکته حائز اهمیت این است که فلسطین در حالی تحت حاکمیت عثمانی‌ها قرار گرفت که طبق آمارهای رسمی که در سال ۱۵۷۲ به مجلس شرعی قدس ارائه شد، در ولایت قدس فقط ۱۱۵ یهودی زندگی می‌کردند و این رقم در سال ۱۶۸۸، از ۱۵۰ نفر تجاوز نکرد. (۲۳)

تلاش‌ها و توطئه‌های مشترک یهودی‌ها و صلیبی‌ها علیه جهان اسلام

اخراج تقریباً کامل یهودیان از بیت‌المقدس و سرزمین‌های اطراف آن و پراکنده شدن آنان در اقصی نقاط اروپا و بخش‌هایی از آسیا، هرگز به معنای پایان تمایلات و تلاش‌های آنان برای بازگشت به «ارض موعود»^۱ نبود. در حالی که وعده الهی بازگشت یهودیان به «ارض موعود» در زمان حضرت موسی (ع) تحقق یافته بود که به کیفر ناسپاسی‌ها و قدرناشناسی‌های نعمت‌هایی که خداوند به آنها عطا کرده بود، به کیفر برتری‌طلبی‌های نژادپرستانه‌ای که موجب شده بود یهودیان خود را اولیای خدا و «قوم برگزیده» تلقی کنند و به کیفر سازش‌ناپذیری‌ها و ناسازگاری‌های اجتماعی که به نظر می‌رسد جزء مهمی از خصالت‌های عمومی یهودیان باشد، از «ارض موعود» به‌طور تقریباً کامل رانده شده بودند. همان‌گونه که نویسنده آمریکائی کتاب «رشد اندیشه سیاسی در غرب» می‌گوید، این «احساس منحصر به فرد بودن یهودیان» بود که «به تنفر و دوری‌گزیدن آنان از دیگر ملت‌ها و اعتقادات آنها منجر شد». (۲۴)

اما به هر حال میل به بازگشت به سرزمین مهم و تاریخی فلسطین در یهودیان و به ویژه رهبران مذهبی آنها، بسیار شدید بود. لذا همواره درصدد یافتن راه‌هایی جهت خارج کردن فلسطین از دست مسلمانان و بازگشت به این سرزمین بودند. (۲۵)

از سوی دیگر، صلیبی‌ها هم خاطره تلخ شکست‌های خود از مسلمانان را در جنگ‌هایی که خود بر آنان تحمیل کرده بودند، هرگز از یاد نبرده بودند به ویژه اینکه اروپایی‌ها اینک با پشت سر گذاشتن دوران رنسانس و کسب موفقیت‌های علمی و صنعتی و تولید ثروت و قدرت، از انگیزه‌ها، استعدادها و آمادگی‌های بیشتری برای بسط و گسترش قلمرو نفوذ و قدرت خود در اقصی نقاط عالم به طور عام، بخش خاورمیانه‌ای جهان اسلام به طور خاص، و فلسطین و بیت‌المقدس به طور اخص، برخوردار بودند.

بنابراین، یهودیان و اروپایی‌ها در مواجهه با جهان اسلام، دارای درد و احساس مشترک و هدف همسو بوده، درصدد گرفتن انتقام تلخکامی‌های خود از مسلمانان و جهان اسلام بودند. این همسویی اولین بار در زمان ناپلئون بناپارت تجلی پیدا کرد. وی که هم خود سودای حاکمیت بر جهان را از طریق سلطه بر منطقه حساس خاورمیانه در سر داشت و هم از جامعه‌ناپذیری‌ها و کارشکنی‌های یهودیان در فرانسه به تنگ آمده و درصدد بود به گونه‌ای جامعه فرانسه را از شر آنان راحت نماید، با شعار بازگشت یهودیان به سرزمین آبا و اجدادی، اعاده عظمت از دست رفته یهودیان و تشکیل مجدد مملکت کهن قدس، تصمیم گرفت با انتقال یهودیان فرانسه و اروپا به فلسطین، هم آمال و آرزوهای دیرینه آنان را برآورده سازد و هم از آنان در آنجا به عنوان پایگاهی جهت سلطه بر منطقه استراتژیک خاورمیانه استفاده نماید. هرچند این نقشه ناپلئون، به ویژه پس از شکست وی در لشکرکشی از مصر به سوریه، مورد توجه یهودیان قرار نگرفت. (۲۶) خود ناپلئون بعدها در مورد این نقشه خود گفته بود:

به تحسین حالات و احوالات یهود پرداختم، بدون اینکه هیچ‌گونه میلی به

افزایش جمعیت آنها در کشورم داشته باشم. و در عمل نیز کاری کردم که

بی‌اعتنایی مرا درباره پست‌ترین ملت روی زمین ثابت کند. (۲۷)

از همان زمان، این‌گونه همکاری‌های مشترک بین یهودیانی که بعدها در قالب سازمان جهانی

صهیونیسم^۱ سازمان و تشکیلات یافتند و قدرت‌های استعمارگر اروپایی به ویژه انگلیس، فرانسه، روسیه و آلمان ادامه یافت. (۲۸) در این مدت یهودیان در جوامع اروپایی به ثروت‌های عظیمی دست یافته و به یک قدرت مالی مؤثر برای پیشبرد اهداف دیرینه خود، یعنی بازگشت به صهیون^۲ (۲۹) تبدیل شدند. در این میان نقش و نفوذ بارون ادموند روتشیلد^۳ بزرگترین سرمایه‌دار یهودی انگلیس و دیگر عوامل صهیونیسم در کابینه انگلیس تعیین کننده بود. یهودیان علاوه بر مراکز مالی و سیاسی، در محافل علمی، دانشگاهی و مطبوعاتی هم به عنوان ابزار حرکت‌های فرهنگی و افکارسازی، سلطه و نفوذ فراوانی یافتند و بدین ترتیب، یک هماهنگی و همسویی کامل بین ارکان قدرت و ثروت در انگلیس در ارتباط با سرزمین فلسطین به وجود آمد. در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم بود که در گوشه و کنار جهان، زمزمه‌های توطئه‌آمیز پراکندگی و آوارگی قوم یهود در اقصی نقاط عالم، اوضاع حقارت‌آمیز آنها در کشورهای اروپایی به ویژه در روسیه، و لزوم بازگشت به پایتخت داود (ع) و تشکیل یک دولت مستقل یهود در سرزمین فلسطین و قدس شریف بار دیگر قوت گرفت. برای اولین بار دکتر لئو پینسکر^۳ (۱۸۹۱-۱۸۲۱)، یکی از نظریه‌پردازان و بنیان‌گذاران جنبش صهیونیسم (۳۰)، در سال ۱۸۸۲، با لحنی که مظلومیت دروغین یهودیان را به ذهن تداعی می‌کند، در رسال‌های تحت عنوان «رهایی» نوشت:

ما همچون ملل دیگر به حساب نمی‌آییم. ما هیچ رأیی بین ملت‌ها، حتی در امور مربوط به خود نداریم و سرزمین پدرانمان برای ما بیگانه است. هستی ما آوارگی است... آینده هیچ مسئولیت پستی را نیز برای ما تعیین و تضمین نمی‌کند... جهان یهود را تحقیر می‌کند (۳۱)، زیرا دولتی را تشکیل نمی‌دهد. تنها راه حل این مسأله، همانا تشکیل دولت یهود است تا مردم ما در وطن مخصوص به خود زندگی کنند. (۳۲)

پینسکر رئیس گروهی بود به نام «عشاق صهیون» که در روسیه زندگی می‌کرد و با همفکری

1- Zionist World Organization.

2- Baron Edmond de Rothschild.

3- Leo Pinsker.

برخی از اندیشمندان و روشنفکران یهود نظیر دکتر تئودور هرتزل^۱، بنیانگذار دولت صهیونیستی اسرائیل، حییم و ایزمن^۲، دیوید بن گورین^۳ و دیگران، خواستار بازگشت یهودیان به فلسطین و تشکیل یک کانون یهود بودند. جنبش «عشاق صهیون»، به همراه جنبش صهیونیستی دیگری به نام «جنبش بیلو» در روسیه، در قالب «سازمان جهانی صهیونیست»، طرح بازگشت یهودیان به فلسطین را مطرح و پیگیری کردند. (۳۳)

کنگرهٔ بال^۴

صهیونیست‌ها اولین گردهمایی جهانی خود را به ریاست هرتزل در سال ۱۸۹۷ در شهر بال سوئیس برگزار کرده و سیاست‌ها، اهداف و برنامه‌های جهانی خود را تحت عنوان «پروتکل‌های زعمای صهیون» (۳۴)، در ۲۴ بند تدوین کردند. روزنامهٔ واینر فری پریس در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۲، به نقل از یکی از زعمای صهیون نوشت: «زعمای صهیون که سیصد نفرند و همگی یکدیگر را می‌شناسند، سرنوشت اروپا را تعیین می‌کنند». (۳۵) در نقل قول دیگری از یکی دیگر از رهبران صهیونیسم، به نام بنیامین دیزرائیلی، آمده است: «دنیا به دست شخصیت‌هایی اداره می‌شود که در پشت پرده دست اندرکارند و همهٔ این شخصیت‌ها صهیونیست هستند». (۳۶) در پروتکل شمارهٔ ۱۱، اهداف جهانی برتری طلبانه و نژادپرستانه صهیونیسم، این گونه اعلام شده است:

خداوند به ما قوم برگزیده نعمت اسارت، تبعید، تفرق و پراکندگی در جهان را ارزانی داشت. این امور در گذشته نشان ضعف ما بودند. بعدها سبب قدرت ما شدند؛ قدرتی که امروز ما را در آستانهٔ حکومت جهانی قرار داده است. ما تا اینجا رسیده‌ایم و فقط مانده است که ساختمان حکومت آیندهٔ خود را بر این شالوده‌ها استوار کنیم و این کار چندان دشوار نیست. (۳۷)

اما برگزاری کنفرانس بال که راه را برای ایجاد دولت صهیونیستی در فلسطین هموار کرد،

1- Theodor Herzl.

2- Haim Waizemann.

3- David Bengorion.

4- Baste Congress.

حاصل تلاش‌های هرتزل بود. او در کتاب خود تحت عنوان «دولت یهود»^۱ با تشریح وضعیت ناگوار یهودیان در اروپا و اشاره به جریان یهودستیزی در آنجا، ایده همسان‌سازی^۲ و ادغام یهودیان را در جوامع غیریهودی غیرممکن دانسته و خواستار ایجاد دولت مستقل یهود در فلسطین شد که همین ایده در کنگره بال به تصویب رسید. (۳۸) هرتزل خود در این باره گفته است:

اگر بخواهم کنگره بال را در یک کلمه جمع کنم، باید بگویم در بال من کشور

یهود را بنیان گذاشتم. این را علنی نخواهم گفت، چون اگر امروز چنین

بگویم، جهان به من خواهد خندید. اما شاید در عرض پنج سال و مسلماً در

۵۰ سال آینده جهان کشور یهود را به چشم خواهد دید. (۳۹)

برنامه صهیونیست‌ها برای ایجاد یک دولت یهودی در فلسطین و تلاش‌های همه جانبه جهت تحقق آن در حالی آغاز گردید که طبق بررسی‌های به عمل آمده در سال ۱۹۰۶، در تمام فلسطین ۷۰۰۰۰۰ هزار نفر ساکن بودند که تنها ۵۵۰۰۰ نفر از آنها یهودی بوده و از این تعداد فقط ۵۵۰ نفر از اینها صهیونیست بودند. (۴۰) بررسی دیگری حاکی از این است که در زمان برگزاری کنفرانس بال، ۹۵ درصد مردم فلسطین عرب بودند که ۹۹ درصد زمین‌های آنجا را تحت مالکیت خود داشتند. (۴۱) با این وجود، صهیونیسم جهانی اراده کرده بود که حکومت خود را در سرزمینی که به او تعلق نداشت برپا کند.

فشار بر دولت عثمانی

هرتزل برای اجرای برنامه‌های کنفرانس بال، شخصاً وارد عمل شده و درصدد فراهم آوردن زمینه‌های انتقال یهودیان به فلسطین برآمد. به همین منظور، از همان سال ۱۸۹۷، از یک سو ارتباطات نزدیکی را با کشیش‌ها و پادشاهان اروپایی برقرار کرد و از سوی دیگر، به ملاقات احمد توفیق، سفیر عثمانی در آلمان رفت و پیشنهاد انتقال (Transfer) یهودیان به فلسطین، در مقابل اعطای وام کلان از سوی یهودیان به دولت عثمانی را مطرح کرد. مقامات حکومت

1- The State of Jews.

2- Assimilation.

عثمانی که ظاهراً به نیت باطنی هرتزل پی برده بودند به او اطلاع دادند که:

یهودیان می‌توانند در مناطق تعیین شده در سوریه و عراق اقامت کنند، اما نه در فلسطین، آنها می‌توانند صرفاً به صورت افراد عادی وارد قلمرو عثمانی شوند، نه به عنوان یک جامعه متمایز با جاه‌طلبی‌های سیاسی. (۴۲)

عثمانی‌ها نه تنها با پیشنهاد هرتزل موافقت نکردند، بلکه با تصویب قوانین و صدور دستوراتی، ورود یهودیان به خاک فلسطین و خرید زمین‌های آنجا را توسط یهودیان ممنوع کردند. (۴۳)

هرتزل که از این اقدام خود به نتیجه مطلوب نرسیده بود، در ۱۳ اوت ۱۸۹۹، طی نامه‌ای به عبدالحمید دوم سلطان عثمانی نوشت:

صهیونیست‌هایی که در کنگرهٔ بال بودند بر این عقیده‌اند که نخستین وظیفهٔ آنها این است که تعهد صادقانه خویش و تقدیر از عنایت اعلیحضرت را در خصوص شهروندان یهودی به آستان همایونی ابراز نمایند. صهیونیست‌ها میل دارند برادران درماندهٔ خویش را در کشورهای مختلف اروپایی دریابند و در اقتدار امپراتوری عثمانی و شکوفایی آن سهم باشند. آنها خالصانه در این آرزو به سر می‌برند که تمایلات صادقانه آنها از تقدیر، تشویق و ترغیب حکیمانۀ آن خلیفهٔ بزرگ بی‌نصیب نگردد. (۴۴)

هرتزل این بار هم دولت عثمانی را بر مواضع قبلی خود در این رابطه استوار یافت. اما صهیونیست‌ها هم تصمیم خود را گرفته بودند و بر آن پای می‌فشردند. لذا هرتزل در ادامه تلاش‌های خستگی‌ناپذیر خود در سال ۱۹۰۱، برای سومین بار به استانبول سفر کرده و پس از چند روز توانست با وساطت آرمینوس وامبری، یهودی متنفذ، مردم‌شناس و ترک‌شناس که از دوستان نزدیک و مشاوران سلطان عبدالحمید هم بود و در معیت موسی لیوی، خاخام یهودی ترکیه، نه به عنوان یک رهبر صهیونیست، بلکه در لباس یک روزنامه‌نگار، با سلطان ملاقات کند. (۴۵) وی در این ملاقات، ضمن تلاش مزورانه جهت جلب اعتماد سلطان، آمادگی کامل خود را جهت ارائه خدمات مالی، به‌ویژه تسویه دیون عثمانی و اعطای وامی به مبلغ یک و نیم

میلیون لیره ترک اعلام می‌کند. عبدالحمید نیز در پاسخ، با تأکید بر اینکه یهودیان در امپراتوری عثمانی همچون سایر شهروندان آن، از همه گونه امنیت، آسایش و رفاه برخوردار بوده‌اند و خواهند بود، گفت:

شما نه تنها از تمامی رفاه و نعمت‌های کشور ما مانند هموطنان دیگر بهره‌مند می‌شوید بلکه بیشتر از دیگران در ناز و نعمت می‌باشید، گمان می‌کنم شما دل‌نگرانی و شکنجه‌هایی را که در گوشه و کنار دنیا متحمل شدید، در آغوش ملت مهربان من از یاد برده‌اید... بی‌شک امکان ندارد که از کشورمان که در برابر هر وجبش خون نیاکان ما ریخته شده، درگذریم، و کمتر از آنچه که پیشینیان ما در راه آن مبذول داشته‌اند فدایش کنیم.

و در ادامه، این گونه تأکید می‌کند:

دوست دارم عدالت و مساوات برای همه هموطنان به اجرا درآید. اما ایچاد دولت یهود در فلسطین، که ما با خون نیاکان بزرگ خود آن را به دست آورده‌ایم هرگز! (۴۶)

اما، صهیونیست‌ها تصمیم خود را گرفته بودند و هرگز از این پاسخ منطقی و متین سلطان عبدالحمید مأیوس نشده و به تلاش‌ها و توطئه‌های خود جهت دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده ادامه دادند. به همین منظور، هر تزل‌ضمن حفظ تماس‌ها و روابط خود با برخی از دولتمردان عثمانی، با بعضی از سیاستمداران صاحب نفوذ در کشورهای اروپایی، از جمله لرد روتشیلد، سرمایه‌دار یهودی انگلیس؛ چمبرلین، وزیر مستعمرات بریتانیا؛ وزیر خارجه اتریکان؛ پاپ پیوس دهم در رم؛ امپراتور آلمان؛ پادشاه پروس و ... تماس‌هایی برقرار کرده، طرح صهیونیستی خود را با آنها در میان گذاشته و خواستار موافقت و مساعدت آنها جهت اجرای این طرح شد. او توانست نظر موافق دولت‌های مهمی چون انگلیس، ایتالیا، روسیه، آلمان و اتریش را به دست آورد. در این میان، موافقت انگلیس، به عنوان بزرگ‌ترین و قدرتمندترین دولت استعمارگر آن زمان، نقش تعیین‌کننده‌ای را در شکل‌گیری دولت صهیونیستی در فلسطین ایفا کرد. به ویژه اینکه دولت استعماری تازه به دوران رسیده انگلیس، در صدد بسط و گسترش نفوذ و

سلطه خود در اقصی نقاط عالم، به طور خاص در سرزمین‌های اسلامی و به‌طور اخص در سرزمین مهم و استراتژیک فلسطین بود، که از قدیم‌الایام موضوع منازعات جهان اسلامی و جهان غرب، به‌ویژه میراث داران صلیبی آن بود.

حساسیت و انگیزه لازم در مورد کمک به صهیونیست‌ها در دولت‌های استعماری اروپا وقتی شدت و قوت گرفت که میانجیگری آنها برای تحمیل پیشنهاد هررتزل به دولت عثمانی، با مخالفت قاطع و روشن‌بینانه سلطان عبدالحمید، بی‌ثمر ماند. واقعیت این بود که عبدالحمید با روشنگری‌های شجاعانه سید جمال‌الدین اسدآبادی، در مورد نقشه‌های دولت استعماری انگلیس در جهان اسلام، به‌ویژه در خاورمیانه و شمال آفریقا، و نیز اهداف دراز مدت انگلیسی‌ها، که همانا تجزیه امپراتوری عظیم عثمانی بود، به درستی آگاهی یافته بود و به آنها اعتماد نمی‌کرد.

تجزیه امپراتوری عثمانی

از این رو، این بار تلاش‌های صهیونیست‌ها و دولت‌های اروپایی در جهت تضعیف و تجزیه دولت عثمانی به طور مشترک ادامه پیدا کرد و صهیونیست‌ها و فراماسون‌ها توانستند حتی به درون تشکیلات دولتی عثمانی نفوذ کرده و اجرای نقشه‌های خود را تعقیب کنند. (۴۷) حیییم وایزمن که بعد از مرگ هررتزل رهبری جنبش صهیونیسم را به دست گرفته بود، در ۱۹۱۴، در روزنامه منچسترگاردین چنین نوشت:

اکنون می‌توان گفت که اگر فلسطین در دایره انگلیس قرار گیرد، و اگر انگلیس پس از آن از مهاجرت یهودیان حمایت کند، ظرف ۳۰ سال آینده، یک میلیون یهودی یا بیشتر در آن کشور به سر خواهند برد که پاسدار کوشای آبراه سوئز خواهند بود. (۴۸)

در همان سال آتش جنگ جهانی اول شعله‌ور شد و دولت عثمانی که بر فلسطین حاکم بود، برای نبرد علیه انگلیس به آلمان پیوست. انگلیس سه ماه بعد از اعلام جنگ علیه آلمان، با حکومت عثمانی وارد جنگ شد و به همراه فرانسه و روسیه، حمله به متصرفات عثمانی را آغاز

کردند و درصدد سرنگونی امپراتوری عثمانی و تقسیم سرزمین‌های آن بین خود برآمدند. به همین منظور، یک سلسله مذاکرات سری بین این سه دولت استعمارگر در لندن، پتروگراد و پاریس صورت گرفت که در سال ۱۹۱۶ به امضای موافقت‌نامه سایکس - پیکو^۱، بین مارک سایکس نماینده انگلیس، و جرج پیکو نماینده فرانسه منجر شده و تجزیه امپراتوری عظیم عثمانی رقم خورد. (۴۹) بر اساس این موافقت‌نامه، روسیه سرزمین‌های هم مرز با تنگه بسفر و چهار استان همجوار با روسیه در شرق آناتولی را به خود ضمیمه می‌کرد، اما روسیه که نتوانست تا پایان جنگ دوام آورد و شکست این کشور در جنگ از آلمان‌ها باعث وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شد، از گردونه جنگ خارج گردید. از قرارداد سایکس - پیکو هم چیزی به روس‌ها نرسید. در غرب آناتولی، لبنان و سوریه به مستعمره فرانسه تبدیل شدند و فلسطین، عراق و کویت هم تحت سلطه انگلیس قرار گرفتند. و بدین ترتیب، راه برای مهاجرت یهودیان به فلسطین هموار شد و صهیونیست‌ها یک گام دیگر به هدف ایجاد دولت یهود در این سرزمین نزدیک‌تر شدند.

اعلامیه بالفور^۲

صهیونیست‌ها که موفق به جلب رضایت سلطان عثمانی برای انتقال یهودیان به فلسطین نشده بودند، برای دستیابی انگلیس به اهداف جنگی‌اش در فلسطین، با ارتش این کشور به طور جدی همکاری کرده و به آن کمک کردند. لذا، پس از اینکه طبق خواسته وایزمن، فلسطین در دایره نفوذ انگلیس قرار گرفت، هدف ایجاد یک دولت مستقل یهودی در فلسطین را اعلام کردند و این هدف با صدور اعلامیه بالفور از سوی انگلیس تأمین شد. مقدمات صدور اعلامیه بالفور در جلسات مشترکی که بین لرد آرتور بالفور نخست‌وزیر انگلیس در سال ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ و وزیر خارجه این کشور در سال‌های ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۹؛ سرمارک سایکس جاسوس انگلیس در امور خاورمیانه؛ دکتر حییم وایزمن استاد بیوشیمی دانشگاه منچستر، دبیرکل سازمان جهانی صهیونیسم و اولین رئیس جمهور اسرائیل از سال ۱۹۴۹ (۵۰)؛ ناهوم سوکولف سرپرست هیأت

1- Sykes-Picot Agreement.

2- Balfour Declaration.

نمایندگی سازمان جهانی صهیونیسم در لندن و لرد روتشیلد سرمایه‌دار معروف انگلیسی فراهم گردید. (۵۱) به همین منظور، لرد بالفور در آوریل ۱۹۱۷، طی سفری به آمریکا مسأله انتقال یهودیان به فلسطین را با مقامات رسمی این کشور مورد تبادل نظر قرار داد که در آنجا اعلام شد: «چنانچه دولت انگلیس مسأله مهاجرت یهودیان به فلسطین را به عنوان سیاست رسمی خود اعلام کند، افکار عمومی آمریکا نیز از چنین سیاستی حمایت خواهد کرد.» (۵۲) به علاوه، مدارک رسمی موجود حاکی از این است که اعلامیه بالفور، قبل از اینکه به طور رسمی اعلام شود، به ویلسون، رئیس جمهور آمریکا، عرضه شده و موافقت وی با این اعلامیه کسب شده بود. (۵۳) به هر حال، پس از مذاکرات مفصلی که بین حامیان و مخالفان انتقال یهودیان به فلسطین و تشکیل یک دولت یهود در آنجا، از ماه ژوئن تا اواخر اکتبر ۱۹۱۷، در کابینه انگلیس صورت گرفت، در ۳۱ اکتبر، لرد بالفور مأموریت یافت اعلامیه ذیل را که به «اعلامیه بالفور» معروف شد، از طرف دولت انگلیس صادر نماید:

... دولت اعلیحضرت تأسیس وطن ملی برای یهودیان در فلسطین را با نظر موافق تلقی می‌کند و برای رسیدن به این هدف مساعی حسنه خود را به کار خواهد برد. مشروط بر اینکه هیچ نوع اقدامی که به حقوق ملی و مذهبی جماعت غیر یهودی در فلسطین و یا به حقوق و موقعیت سیاسی یهودیان در کشورهای دیگر لطمه بزند، انجام نگیرد.... (۵۴)

دو روز بعد، یعنی در دوم نوامبر ۱۹۱۷، بالفور عین این اعلامیه را طی نامه‌ای که در آن نسبت به آرمان‌های یهودیان صهیونیست اعلام همدردی شده بود، برای روتشیلد ارسال داشت. در حالی که این اعلامیه از نظر حقوقی فاقد هرگونه اعتبار و ارزش قانونی بود. (۵۵)

فلسطین زیرپای صلیبی‌ها و صهیونیست‌ها

در پی صدور این اعلامیه، حرکت‌های همه جانبه‌ای از سوی مجموعه تمدنی غرب و جنبش جهانی صهیونیسم، جهت پیاده کردن یکی از زشت‌ترین و شرم‌آورترین نقشه‌های امپریالیسم آغاز شد. فرانسه و ایتالیا در همان ماه‌های اول سال ۱۹۱۸ حمایت خود را از اعلامیه بالفور

اعلام کردند و هنوز دو ماه از تاریخ انتشار اعلامیه نگذشته بود، یعنی در ۱۱ دسامبر ۱۹۱۷، ژنرال آلبی، فرمانده ارتش انگلیس در فلسطین، با همکاری نیروهای جنبش عربی به رهبری ملک فیصل اول - که به او، در عوض کمک به بریتانیا در جنگ علیه امپراتوری عثمانی، قول یک حکومت مستقل در فلسطین داده شده بود - فلسطین و بیت المقدس را اشغال کرده و با این ادعا که هدف انگلیس از جنگ در مشرق زمین آزاد کردن مردم تحت ستم ترک‌ها می‌باشد، این جمله تاریخی را بر زبان راند که: «امروز جنگ‌های صلیبی به پایان رسید» (۵۶)

در یکی از اعلامیه‌هایی که در همین روزها صادر شده و در آرشیو اداره اسناد ملی انگلیس ضبط است، می‌خوانیم:

... اورشلیم سقوط کرد! لحظه‌ رهایی قوم یهود فرارسید؛ فلسطین باید بار دیگر به صورت وطن ملی یهودیان درآید ... قوای متفقین قصد دارند اسرائیل را به اسرائیلیان واگذارند. امروز قلب هر یهودی آرمانخواه به خاطر این پیروزی بزرگ از خوشحالی می‌تپد.... فراموش نکنید که پیروزی متفقین معنای دیگری جز پیروزی قوم یهود در بازگشت به صهیون ندارد.... (۵۷)

صدور اعلامیه بالفور از سوی بزرگترین قدرت استعماری وقت، موجب جرأت و جسارت هرچه بیشتر صهیونیست‌ها برای عملی ساختن اهدافشان در فلسطین گردید و آنها از آن پس، به گونه‌ای روزافزون بر مطالبات خود افزوده و در جهت زیر پا گذاشتن هرچه بیشتر حقوق ساکنان اصلی و بومیان فلسطین گام برداشتند. تا حدی که حتی لرد کوزن سیاستمدار سرشناس انگلیس، در یکی از جلساتی که به منظور تعیین سیاست‌های انگلیس در کنفرانس صلح پاریس^۱ برگزار می‌شد، اعلام خطر کرده و می‌گوید:

یکی از مشکلات مهم که فعلاً در فلسطین خودنمایی می‌کند، امتیازخواهی صهیونیست‌ها و کوشش فراوان آنها برای دستیابی به امتیازاتی به مراتب

بیشتر از آن است که تاکنون در اختیارشان قرار گرفته صهیونیست‌ها
خواسته‌های خویش را روز به روز اضافه‌تر می‌کنند، و به جایی رسیده‌اند
که امروز دم از تشکیل «دولت یهود» می‌زنند. اعراب ساکن فلسطین به کلی
فراموش شده‌اند و گویی اصلاً قابل اعتنا نیستند... (۵۸)

با این وجود، در کنفرانس صلح پاریس که در اول ژانویه ۱۹۱۹، در قصر ورسای پاریس
برگزار شد، وایمن رئیس کمیسیون صهیونیسم حاضر در کنفرانس، خواستار این شد که فلسطین
تحت قیومت انگلیس قرار گرفته و «به همان اندازه که انگلستان، انگلیسی است، یهودی
باشد». (۵۹) در حالی که به گفته یک حقوقدان برجسته انگلیسی به نام راپورت امرسون^۱ اگر قرار
بود اصل حق تعیین سرنوشت را به طور معمول، یعنی کسب اطلاع از نظرات مردم فلسطین به
کار بست، به آسانی روشن می‌شد که اکثریت این مردم بدون کمترین تردیدی، اعلامیه بالفور و
طرح قیومت را رد می‌کردند. (۶۰)

شعار دروغین «سرزمین بدون مردم، برای مردم بدون سرزمین»

بنابراین، تردیدی باقی نمی‌ماند که ایجاد یک دولت جعلی در قلب سرزمین‌های اسلامی
توطئه مشترک و هماهنگ بین قدرت‌های بزرگ مجموعه تمدنی غرب، به ویژه انگلیس و
آمریکا، و صهیونیسم بود تا در واقع هم صهیونیست‌ها به هدف نژادپرستانه «ایجاد یک وطن از
نظر عمومی و حقوقی امن برای مردم یهود در فلسطین» (۶۱) برسند و هم صلیبی‌ها حضور
قدتمندانه خود را بر یکی از نقاط حساس و حیاتی جهان اسلام و منطقه استراتژیک خاورمیانه
تثبیت کنند. این حقیقت وقتی روشن‌تر می‌شود که می‌بینیم صهیونیست‌ها در ابتدا با کمک
دستگاه‌های تبلیغاتی انگلیس، اصولاً وجود هرگونه جمعیت به قول خودشان، قابل توجهی را
در سرزمین فلسطین منکر شدند. مطبوعات انگلیس، به نقل از اسرائیل زانگویل^۲ نویسنده
معروف یهودی انگلیس و یکی از بنیان‌گذاران جنبش صهیونیسم، دائماً اندیشه «یک سرزمین

بدون مردم برای مردمی بدون سرزمین» را در نوشته‌های خود اشاعه می‌دادند. (۶۲) و ایازمن که از فعالان تبدیل رؤیای صهیونیسم به واقعیت بود، گفته بود:

صهیونیسم در مرحله آغازین خود، توسط پیشگامانش به عنوان جنبشی که کاملاً به عوامل فیزیکی متکی بود، پنداشته می‌شد: یعنی اینکه کشوری وجود دارد که برحسب اتفاق فلسطین نامیده می‌شود [۱]، کشوری بدون مردم، و از سوی دیگر، یهودیانی وجود دارند که فاقد کشورند، بنابراین چه چیزی از قرار دادن نگین برانگشتتری و پیوند دادن این مردم به کشورشان ضروری‌تر می‌باشد... (۶۳)

او در جای دیگر اظهار می‌کند که: «انگلیسی‌ها به ما گفتند که در آنجا (فلسطین) حدود چند صد هزار سیاه‌پوست وجود دارند که هیچ ارزشی ندارند» و یا زانگویل در توصیف اعراب مسلمان فلسطین که از یک سابقه تمدنی ۵ هزار ساله برخوردار بودند، گفته بود: «هیچ عربی که به شیوه معنادار و واقعی در آن کشور زندگی کرده، از منابع آن استفاده نموده و نقش تأثیرگذاری بر آن داشته باشند وجود ندارد. به بهترین تعبیر، آنجا یک اردوگاه عربی است.» (۶۴)

البته نه و ایازمن، نه انگلیسی‌ها و نه زانگویل، منظورشان این نبود که اصولاً در فلسطین مردمی وجود نداشتند، بلکه از نظر آنها مردمی که در آنجا زندگی می‌کردند نه از حیث تعداد قابل ملاحظه بودند و نه از حیث مدنی، واجد ارزش. روحیه نژادپرستی و سلطه‌طلبی صهیونیست‌ها و انگلیسی‌ها را چنان دچار خودپسندی و غرور کرده بود که به کلی منکر وجود یک جمعیت واجد ارزش حیات و صاحب تمدن در این سرزمین باستانی و مقدس در نزد همه ادیان آسمانی شده و از صاحبان اصلی این سرزمین می‌خواستند که به تعبیر خودشان، چادرهای خود را جمع کرده و به جای دیگری کوچ کنند و به هیچ وجه حتی حاضر به یک همزیستی مسالمت‌آمیز هم با آنها نبودند. زانگویل در یکی از نوشته‌هایش با تأکید بر «عقب‌افتادگی» اعراب، به عنوان مجوزی برای ازاله و انتقال آنان از فلسطین، می‌گوید:

ما نمی‌توانیم به اعراب اجازه بدهیم مانع بازسازی قطعه تاریخی این چنین ارزشمندی شوند ... بنابراین ما باید به طور عام آنها را متقاعد کنیم که از

آنجا کوچ کنند. مهم‌تر از همه، آنها کل عربستان با میلیون‌ها مایل مربع وسعت را در اختیار دارند... اعراب هیچ دلیل خاصی ندارند که به این چند کیلومتر بچسبند. جمع کردن چادرها و در رفتن عادت همیشگی آنهاست: بگذار به این عادت عمل کنند. (۶۵)

صهیونیست‌ها با این گونه توجیهات نژادپرستانه و غیرحقوقی، با زور اسلحه و قوه قهریه انگلیسی‌ها و با هماهنگی همه جانبه مجموعه تمدنی غرب، بیش از یک میلیون نفر انسان بی‌گناه را در بیابان‌ها آواره و سرگردان کرده (۶۶) و با پشتیبانی قدرت‌های بزرگ استعماری از جمله آمریکا، و کسب مجوز از سازمان‌های ساخته دست آنها، حضور غیرقانونی و نامشروع خود را بر سرزمینی که حداقل از سال ۱۳۵ میلادی، هیچ سهمی در تاریخ سیاسی آن نداشتند، تحمیل نموده و به ادعای هرتزل، در آنجا «سدی در مقابل آسیا» ایجاد کرده و «پیش قراولان تمدن علیه توحش» شدند. (۶۷)

نتیجه‌گیری: فلسطین؛ سرزمین اعراب مسلمان

آنچه که از نظر موضوع مطالعه ما حائز اهمیت است و ارتباط وثیقی با حق تعیین سرنوشت و حق حاکمیت ساکنان و صاحبان اولیه و اصلی فلسطین دارد، این است که در تمام طول این مدت که بیت‌المقدس و برخی شهرهای مهم فلسطین صحنه نبرد قدرت‌های بیگانه جهت تحمیل حاکمیت خود بر منطقه بودند، ساکنان اصلی و اولیه آن، یعنی همان کنعانی‌های جزیره‌العرب که در اقصی نقاط و در جای جای فلسطین مقیم شده و به زندگی خود مشغول بودند، همچنان به این حضور ادامه داده و هرگز سکونتگاه‌های خود را ترک نکردند. این گونه نبوده است که فاتحان خارجی این سرزمین که از نقاط دور و نزدیک به آنجا حمله می‌کردند، تک تک بومیان آنجا را بیرون رانده و قوم و ملت دیگری را به جای آنان در آنجا ساکن کرده باشند. عضو سابق مدرسه آمریکایی مطالعات شرق در اورشلیم، ضمن تأکید بر اینکه بومیان فعلی سرزمین فلسطین ریشه در کنعانی‌های جزیره‌العرب دارند، می‌نویسد:

آنچه تاکنون تاریخ به ما می‌گوید این است که ... مهاجمان خارجی که به این

سرزمین حمله می‌کردند، صرفاً شهرهای اصلی آن را تسخیر کرده و گروهی را هم دستگیر می‌کردند. اما آنها این زحمت را بخود نمی‌دادند که به نقاط دور دست خارج از شهر رفته و ساکنان بومی آنجا را یک به یک دستگیر کنند. بنابراین می‌توانیم مطمئن باشیم که از آغاز، مردم ساکن در نواحی روستایی و روستاهای کوچک در همانجاها می‌ماندند. به همین اندازه می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که ساکن اصلی - کنعانی‌های قدیم - و اولاد آنها در همانجاها می‌بودند باقی ماندند. (۶۸)

حقیقت امر این است که هم صهیونیست‌ها و هم صلیبی‌ها به درستی واقف بودند که اعراب کنعانی اولین مهاجران و صاحبان اصلی فلسطین هستند؛ اعرابی که در سرتاسر این سرزمین پراکنده شده، به حضور خود در آنجا ادامه داده، با ورود مسالمت‌آمیز مسلمانان به این سرزمین مسلمان شده و در زمانی که صهیونیست‌ها خواستار یهودی کردن فلسطین بودند، یعنی در سال ۱۸۹۵، یهودیان فقط ۸٪ جمعیت آنجا را تشکیل داده و تنها ۵/۰ درصد از خاک فلسطین را در اختیار داشتند و در زمانی که قیومت فلسطین به انگلیسی‌ها سپرده شد، جمعیت یهودیان آنجا به ۱۱ درصد رسیده بود که فقط ۲ درصد خاک آنجا را مالک بودند. (۶۹)

اگر صهیونیست‌ها خواستار یهودی شدن و بازگشت به سرزمینی بودند که اعقاب نژادی آنها، یعنی عبرانی‌ها، در حدود قرن هجده قبل از میلاد به آنجا پا گذاشتند، اجداد اعراب ساکن آنجا، یعنی کنعانی‌های جزیره العرب، حدود سه هزار سال قبل از میلاد به آنجا مهاجرت کرده و در آنجا ماندند. اگر صهیونیست‌ها، با تمسک به یهودیت خواستار بازگشت به سرزمینی هستند که از سال هزار قبل از میلاد، فقط به مدت ۴۱۴ سال، تحت حاکمیت یهودیان بوده، اعراب فلسطین، مسلمانانی هستند که از سال ۱۵ تا سال ۱۳۳۷ هجری (۶۳۶ تا ۱۹۱۷ میلادی) که انگلیسی‌ها آنجا را اشغال نظامی کردند - به جز مدت قریب به یک قرن حاکمیت جزئی و محدود صلیبی‌ها - به مدت دوازده قرن و نیم بر این سرزمین حاکم بودند. به علاوه، اگر صرف حاکمیت حدود ۴۰۰ ساله یهودیان در ۲۰۰۰ سال قبل مبنای مالکیت فعلی قرار گیرد، در این صورت اعراب هم می‌توانند مدعی حقوق تاریخی خود نسبت به اسپانیا باشند که حدود ۸۰۰ سال تحت حاکمیت

اسلام قرار داشت. امرسون حقوقدان فوق‌الذکر، با اشاره به ادعای مالکیت اقلیت یهود بر فلسطین، می‌گوید:

تنها مشروعیتی که این گروه می‌توانستند برای خود قائل شوند این بود که فلسطین طی قرون متمادی، موطن قدیمی یهودیان بوده است. اما به رسمیت شناختن ادعای حق مالکیت بر اساس حاکمیت گسسته در دو هزار سال پیش، چنان زنجیره‌ای از ادعاهای متناقض و غیرقابل تحقق مطرح خواهد شد که نفس اصل تعیین حق سرنوشت اعتبار خود را از دست خواهد داد. (۷۰)

نکته حائز اهمیت این است که در خود هیأت حاکمه و مجالس انگلیس، مخالفت‌های فراوانی با واگذاری سرزمین اعراب مسلمان به یهودیان و صهیونیست‌ها وجود داشت، اما واقعیت این بود که صهیونیست‌ها حاکمان واقعی انگلستان بودند و توانستند پروژه یهودی‌سازی فلسطین را به پیش ببرند. یک عضو مجلس لردان انگلیس، به نام لرد سیدنهام^۱ در سال ۱۹۲۲، گفته بود:

فلسطین موطن اصلی یهودیان نیست. این سرزمین پس از یک تهاجم بی‌رحمانه، به دست یهودیان افتاد و آنها هرگز تمام این سرزمین را به تصرف خود درنیاوردند که اکنون آشکارا خواستار آن هستند. ادعای آنها نسبت به فلسطین به هیچ وجه از ادعای فرزندان روم باستان نسبت به انگلیس معتبرتر نیست. اسرائیلی‌ها فلسطین را همان مدت در اختیار داشتند که رومی‌ها انگلستان را و رومی‌ها در این مدت آثار به مراتب ارزشمندتر و مفیدتری از خود باقی گذاشتند. اگر بخواهیم ادعای مالکیت مبتنی بر مالکیت هزاران سال قبل را بپذیریم، کل جهان وارونه خواهد شد. (۷۱)

1- Lord Sydenham

و بالاخره اینکه، همان‌گونه که رهبر فقید هند مهاتما گاندی اعلام کرده بود:
 فلسطین متعلق به اعراب است، همان‌گونه که انگلستان متعلق به انگلیسی‌ها
 و یا فرانسه متعلق به فرانسویان است. تحمیل یهودیان بر اعراب غلط و
 غیرانسانی است. آنچه در فلسطین می‌گذرد، با هیچ معیار اخلاقی قابل
 توجیه نیست. (۷۲)

اما، به نظر می‌رسد، چیزی که کمترین توجه‌ای به آن نشد، موضوع حقوق خدادادی
 انسان‌هایی بود که پراکندگی و آوارگی آنان با اولین حضور صهیونیست‌ها در فلسطین رقم خورد
 و امروزه بیش از چهار میلیون نفر از آنها از موطن اصلی خود آواره هستند. در حالی که فرزندان و
 برادران و خواهران آنها به مبارزه‌ای بی‌امان برای کسب حقوق از دست رفته خود ادامه می‌دهند و
 اینان مصداق بارز این آیات شریفه هستند که:

اذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا ... الذین اخرجوا من دیارهم به غیر حق. (۷۳)

یادداشت‌ها:

- ۱- آگاهان سیاسی جهان به درستی بر این باورند که انفجار برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در یکی از
 نقاط از نظر امنیتی بسیار حساس در داخل خاک آمریکا، نمی‌تواند بدون دخالت و اطلاع دستگاه‌های
 اطلاعاتی و امنیتی آمریکا صورت گرفته باشد. به عنوان مثال، یکی از وزرای دولت هلموت اشمیت
 صدر اعظم سابق آلمان، در مصاحبه با روزنامه «تاگس اشپیگل»، با معرفی ساموئل هانتینگتون و
 زیگینو برزینسکی به عنوان دو نظریه‌پرداز سیاست خارجی و سرویس اطلاعاتی و جاسوسی آمریکا،
 می‌گوید: «برنامه و طرح سوءقصد‌های ۱۱ سپتامبر، از نظر فنی و سازماندهی کاری چنان استادانه بود
 که بدون حمایت و پشتیبانی مستمر توسط دستگاه‌های جاسوسی و اطلاعاتی دولتی و صنایع بزرگ
 جهانی انجام آن غیرقابل تصور است». روزنامه کیهان، ۳۰/۱۰/۸۱، صفحه آخر.
- ۲- رجوع کنید به: «انقلاب اسلامی ایران، تجدید حیات اسلام و نظریه برخورد تمدن‌ها»، از ابن قلم، مجله
 دانشکده حقوق و علوم سیاسی، زمستان ۱۳۸۰، شماره ۵۴، صص ۱۰۲-۷۷.

- 3- Beatty - Ilene, "The Land of Canaan" in from Haven to Conquest: Reading in Zionism and the Palestine problem Unitil 1948. Edited By Walid Khalidi, Second printing. Washington: The Institute for Palestine

Studies, 1987, pp. 4-5.

ایلین بیٹی، عضو سابق مدرسه آمریکایی مطالعات شرق در اورشلیم است.
۴- سیدهادی خسروشاهی، اسرائیل؛ پایگاه امپریالیسم و حرکت‌های اسلامی در فلسطین، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۲۹.

5- Beatty, *Op.Cit.*, pp. 4-5.

6- Israel: Whose Land is it? WWW. Habtor. Com/thinking clearly/ htm/
issue 37. htm.

۷- خسروشاهی، پیشین، ص ۲۵.

۸- پیشین، ص ۲۶.

۹- علی معصومی، بیت‌المقدس، انتشارات پیام محراب، ۱۳۸۰، صص ۹-۱۰ و نیز نگاه کنید به: مسئله فلسطین (گزارش کنفرانس حقوقدانان عرب در الجزایر)، ترجمه اسدالله مبشری، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۵۱، صص ۸-۲۷.

10- Palestine's Incredible History, www. highonadventure com/ hoa 98ug/
jeruslm/ history. htm p.1.

۱۱- برای توضیح بیشتر در این زمینه، رک. به: حمید احمدی، ریشه‌های بحران در خاورمیانه، مؤسسه کیهان، ۱۳۶۹، ص ۱۱.

۱۲- خسروشاهی، پیشین، ص ۳۳ و نیز معصومی، پیشین، ص ۱۱.

۱۳- داستان چگونگی به قدرت رسیدن حضرت یوسف در مصر و مهاجرت بنی اسرائیل به آن سرزمین، در احسن الفصص قرآن کریم، سوره شریفه یوسف، آمده است. همچنین در سوره شریفه بقره آیه ۴۹، می‌خوانیم: هنگامی که فرعونیان به شدیدترین وجهی آزارتان می‌دادند و پسران شما را می‌کشند و زنانتان را (برای کنیزی) زنده نگه می‌داشتند، از ظلم آنها نجات‌تان دادیم، که در این برای شما از سوی پروردگارتان آزمایش بزرگی بود.

۱۴- نگاه کنید به آیات ۲۱، ۲۲ و ۲۶ سوره شریفه مائده.

15- Palestin's, *Op.Cit.*, pp. 1-2.

16- History of Plaestine, I, p. 3. and II, p. 1, www. Salaam. Co. UK/ theme of
month/ may 02, index. php? L= 1.

17- *Ibid.* II, p. 2.

18- Beatty, *Op.Cit.*, p. 11.

۱۹- معصومی، پیشین، ص ۳۶.

20- History of, III, *Op.Cit.*, pp. 2-3.

۲۱- خسروشاهی، پیشین، ص ص ۳۱-۳۰.

۲۲- صلیبی‌ها در سال ۱۰۹۹ میلادی (۴۹۲ هجری)، در یک تهاجم وسیع از اروپا، بیت‌المقدس را فتح کرده و تا سال ۱۱۸۷ میلادی بر آن حاکم بودند. در این سال صلاح‌الدین ایوبی از منطقه کردستان طی نبردهای سنگینی شهرهای تحت سلطه صلیبی‌ها، از جمله بیت‌المقدس را آزاد کرد. بیت‌المقدس یک بار دیگر، به مدت کمتر از دو دهه (از ۱۲۲۸ تا ۱۲۴۴ میلادی) به اشغال صلیبی‌ها درآمد که توسط سپاهیان اسلام آزاد شد. صلیبی‌ها، طی جنگ‌های متعدد دیگر، سعی کردند بیت‌المقدس را در اختیار بگیرند، که در این راه توفیقی نصیب آنها نشد.

۲۳- خسروشاهی، پیشین، ص ۳۹.

24- Zayid, Ismail, *Zionism; The Myth and the Reality*, Indianapolis: American Trust Publications, 1980, p. 7.

۲۵- برای توضیح بیشتر در این زمینه، رجوع کنید به: شمس‌الدین رحمانی، تصویر آینده، مؤسسه فرهنگی پژوهشی ضیاء اندیشه، چاپ دوم، ۱۳۷۸، صص ۴۲۰-۴۲۵. و نیز برای آشنایی بیشتر با خصوصیات و صفات قوم یهود از منظر قرآن کریم، رجوع کنید به: سهیلا جلالی کندری، یهود شناخت: تأملی بر اندیشه، عمل و فرجام بنی‌اسرائیل از نگاه قرآن، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰.

۲۶- احمدی، پیشین، ص ۱۸.

۲۷- مجید صفاتاج، ماجرای فلسطین و اسرائیل، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۴۷.

۲۸- برای توضیح بیشتر در این زمینه، رجوع کنید به: احمدی، پیشین، صص ۱۸-۲۱.

۲۹- صهیون (Zion) نامه تپه‌ایست در بیت‌المقدس که حضرت داود (ع) در قرن یازدهم قبل از میلاد، کاخ خود را بر فراز آن بنا کرد. مسجدالاقصی، قبه‌الصخره و مدفن داود و سلیمان در همین مکان واقع شده است.

۳۰- جهت آشنایی بیشتر با رهبران جنبش جهانی صهیونیسم، رجوع کنید به: محمد شریده، رهبران اسرائیل،

ترجمه و پژوهش از بیژن اسدی و مسعود رحیمی، انتشارات کویر، تهران، ۱۳۷۸.

۳۱- در حالی که این یهودیان بودند که همان‌گونه که گفتیم در طول تاریخ، همواره خود را از همه ملت‌ها برتر دانسته و آنها را تحقیر می‌کردند. یک رهبر روحانی صهیونیسم، به نام احد حبیب می‌گوید: «ما احساس می‌کنیم که اشراف تاریخ هستیم.»

Zayid, *Op.Cit.*, p. 29.

رجوع کنید به:

۳۲- صفاتاج، پیشین، صص ۴۹-۵۰.

۳۳- احمدی، پیشین، ص ۳۳.

۳۴- پروتکل‌های زعمای صهیون (The Protocols of the High Level Learned Jews) که

سیاست‌ها و برنامه‌های جهانی صهیونیست‌ها را به منظور گسترش و تحکیم قدرت صهیونیست‌ها در جهان به طور مشروح و مفصل بیان کرده است، اولین بار در سال ۱۹۰۵ یا ۱۹۰۶، توسط سرگئی نیلوس پژوهشگر روسی، از عبری به روسی ترجمه شد. این پروتکل به قدری جاه طلبانه و نژادپرستانه است که خشم و نفرت هر خواننده عاقلی را برمی‌انگیزد. به همین دلیل صهیونیست‌ها به هیچ وجه مایل نبودند که متن آن در نزد افکار عمومی جهان منتشر شود. اما علی‌رغم این حساسیت صهیونیست‌ها و برخلاف خواسته آنها، این متن در دنیا منتشر شد و موجی از احساسات ضدیهودی را، به‌ویژه در اروپا به وجود آورد. به همین دلیل بود که برخی از رهبران سرشناس صهیونیست از جمله آباابان، دیپلمات و سیاستمدار معروف اسرائیل، مجبور شدند اصل وجود چنین پروتکل‌هایی را انکار کرده و مدعی شوند که این اسناد جعلی برای بدنام کردن یهودیان منتشر شده است. اما سؤالی که در این رابطه با پروتکل‌ها بی‌پاسخ مانده است این است که چگونه می‌شود که بسیاری از اهداف و برنامه‌های اعلام شده در آن، امروز تحقق یافته است؟ آیا امروز جهان شاهد نفوذ و سیطره یهودیان صهیونیست بر اقتصاد، رسانه‌ها، مراکز علمی، سیاست و فرهنگ جهان، به‌ویژه در آمریکا و اروپا نیست؟ آیا هم‌اکنون دولت یهود در فلسطین تشکیل نشده است؟ آیا توطئه‌های یهودیان با پشتیبانی همه جانبه اروپا و آمریکا و مجموعه تمدنی غرب برای تجزیه و تحقیر جهان اسلام و سرکوب مسلمانان تحقق نیافته است؟ آیا این پذیرفتنی است که کسانی نشسته باشند و یک چنین پروتکل‌های مفصلی را صرفاً برای بدنام کردن یهودیان تدوین کرده باشند؟ و اساساً چرا چنین امری ممکن است اتفاق افتاده باشد؟! و سؤالاتی از این قبیل. در همین زمینه نگاه کنید به:

علیرضا سلطانشاهی، یهودستیزی (آنتی سیمیتیزم)؛ واقعیت یا دستاویز سیاسی، رساله فوق لیسانس، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، سال تحصیلی ۸۱-۱۳۸۰، صص ۷۴-۷۰. جهت اطلاع بیشتر بیرامون پروتکل‌های زعمای صهیون مراجعه کنید به: پروتکل‌های دانشوران صهیونسم، اثر عجاج نوبهض الحوت، ترجمه حمیدرضا شیخی، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳.

۳۵- صفاتاج، پیشین، ص ۴۶.

۳۶- پیشین، ص ۴۷.

۳۷- سلطانشاهی، پیشین، ص ۷۱، به نقل از نوبهض، پیشین.

38- Smith, Charles D., Palestine and the Arab Israeli Conflict, New York; University of Arizoa, St. Martin Press, Third Edition, 1996, pp. 29-30.

۳۹- احمدی، پیشین، ص ۳۷.

40- Teveth, Shabtai, Ben - Gorion and Palestinian Arabs, Oxford: Oxford University Press, pp. 9-10.

41- Khalidi, *Op.Cit.*, pp. XXII-XXIII.

42- Smith, *Op.Cit.*, p. 30.

43- *Ibid.*

۴۴- حسان حلاق، نقش یهود و قدرت های بین المللی در خلع سلطان عبدالحمید از سلطنت (۱۹۰۸-۱۹۰۹)،

برگردان: حجت الله جوذکی و احمد درویش، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۰، ص ۱۱.

۴۵- علیرضا سلطانشاهی، بان ترکیسم و یهود، در پژوهش صهیونیست، مجموعه آثار، به کوشش محمد

احمدی، مؤسسه فرهنگی پژوهشی ضیاءاندیشه، ۱۳۷۶، ص ۲۷۳.

۴۶- حلاق، پیشین، ص ص ۱۴-۱۳.

۴۷- درباره ارتباط تنگاتنگ و مستحکم صهیونیسم و فراماسونری، به نقل از خاخام اسحق وایز، در مجله

اسرائیلی آمریکا (The Israelite of America) در سوم اوت ۱۸۶۶، آمده است:

«فراماسونری از حیث درجات، تعالیم، پیام های محرمانه و روشنگری های تاریخی اش، تشکیلاتی یهودی

است و اصلاً آغاز و انجام آن یهودی بوده است.» همچنین مجله المشرق، در اوت ۱۹۱۱، نوشت:

«رابطه ای محکم تر از رابطه فراماسونری و یهودیت وجود نداشته است. لذا صاحب نظران هنگام

ملاحظه این مسأله دچار شگفتی نمی شوند. چون دیگر فراماسونری به یهودیت تبدیل شده و یا به

عبارت دقیق تر، یهودیان جهت رسیدن به اهداف پلید خود، فراماسون شده بودند.»

برای آگاهی بیشتر در این زمینه و نحوه نفوذ صهیونیست ها و فراماسون ها در دولت عثمانی، رجوع کنید به:

حلاق، پیشین، ص ص ۵۳-۴۵.

۴۸- صفاتاج، پیشین، ص ۶۶.

49- Smith, *Op.Cit.*, pp. 47-55.

۵۰- وایزمن، متولد روسیه، پس از کسب تابعیت انگلیسی در سال ۱۹۱۶ به عنوان مدیر آزمایشگاه های

دریایی انگلیس مشغول فعالیت شد. وی موفق شد نوعی مواد منفجره قوی اختراع کند که در روند

جنگ جهانی اول اثرات مهمی داشت. شریده، همان، ص ۱۹۱.

۵۱- بذرهای توطئه، گزیده اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، انتشارات

- اطلاعات، ۱۳۷۴، ص ۵.
- ۵۲- پیشین، ص ۶.
- ۵۳- صفاتاج، پیشین، ص ۸۷.
- ۵۴- بذرهای توطئه، پیشین، ص ۱۴-۱۵.
- ۵۵- برای اطلاع بیشتر از بی اعتباری اعلامیه بالفور از منظر حقوقی، رجوع کنید به: احمدی، پیشین، صص ۱۶۳-۴.
- ۵۶- فلسطین؛ سرزمین، تاریخ و مقاومت، انتشارات جنبش جهاد اسلامی فلسطین، دفتر تهران، ۲۰۰۱، ص ۱۵.
- ۵۷- بذرهای توطئه، پیشین، ص ۱۸.
- ۵۸- پیشین، ص ۴۹.
- 59- Marsalha, Nur, Expulsion of Palestinians: The Concept of "Transfer" in Zionist Political Thought, 1882-1948. Washington, D.C.: Institute of Palestine Studies, 1992, p. 12.
- ۶۰- عبدالوهاب هشیش، تعیین سرنوشت فلسطین میان حق و زور، ترجمه دکتر عباس آگاهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۴۳.
- 61- Marsalha, *Op.Cit.*, p. 5.
- 62- *Ibid.*
- 63- *Ibid.*, pp. 5-6.
- 64- *Ibid.*, p. 6.
- 65- *Ibid.*, p. 14.
- ۶۶- برای توضیح بیشتر پیرامون جمعیت و وضعیت آوارگان فلسطینی، رجوع کنید به: آیت...العظمی سیدمحمدحسینی شیرازی، دنیا بازیچه یهود، ترجمه سیدهادی مدرسی، اصفهان، نشر حجت، چاپ دوم، ۱۳۷۹، صص ۵۷-۵۴ و نیز: فلسطین، پیشین، ۷-۱۴.
- ۶۷- صفاتاج، پیشین، صص ۶۴-۵.
- 68- Beatty, *Op.Cit.*, p. 18.
- 69- Zayid, *Op.Cit.*, p. 50.
- ۷۰- هشیش، پیشین، ص ۴۳.
- 71- Zayid, *Op.Cit.*, p. 52.

72- *Ibid.*

٧٣- سورة شريفه حج، آيات ٣٩ و ٤٠.

بکشند. به ویژه آنکه اختراعات جدید و پیشرفت فناوری ارتباط مردم کشورهای مختلف روزافزون می‌شود و از رنج ستمکشی‌ها دیگران معذب و برآشفته می‌شوند. به برکت مبارزات آزادیبخش ملل و اقوام مختلف، اصول و قواعد آزادمنشانه‌ای به رسمیت شناخته شده و همین خود دستاویز نیرومندی در جهت طرد زور و ستم در روابط بین‌الملل خواهد بود.

سخن نویدبخش شیخ اجل «سعدی» همواره تازگی خود را حفظ خواهد کرد که:

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چه عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

و کسانی که (دولت‌هایی که) از درد و رنج دیگران خود را بی‌غم و غصه نشان بدهند، نشاید که نامشان را آدمی بنهند. در عصری که فناوری این همه پیشرفت کرده که وقایع و رویدادهای جهان شتابان از جایی به جایی و در نقاط کشورها باز تابیده می‌شود ستمگران و زورگویان و آدم‌کشان را باید به دادگاه‌های ذیصلاح بسپارند تا مایه عبرت دیگران قرار بگیرد. پس از این مختصر اکنون به معرفی و عملکرد شرکت‌های فراملی موردنظر می‌پردازیم:

یکم - شخص حقوقی و شرکت‌های فراملی

الف - شخص حقوقی

«امروزه در نتیجه ترقی حیرت‌انگیز علم و صنعت، دیگر کوشش و تلاش فردی در جوامع مترقی کمتر به چشم می‌خورد و اکثریت فعالیت‌ها به صورت جمعی جلوه‌گر می‌شود؛ به عبارت دیگر در مقابل اشخاص طبیعی، اشخاص حقوقی با امکانات بیشتری برای ابراز فعالیت‌های اقتصادی و غیراقتصادی عرض وجود می‌کنند.

البته وضع اشخاص حقوقی از قدیم‌الایام مورد توجه علمای حقوق بوده است ولی بدون تردید مطالعات مربوط به وضع اشخاص حقوقی، از جنگ جهانی دوم به بعد خیلی زیادتر و دقیق‌تر شده و اگر این مطالعات در آغاز کار فقط ناظر به مسائل حقوق داخلی بوده اما در بین ایام، به علت اینکه شرکت‌های بزرگ تجارتي (که عموماً واجد شخصیت حقوقی می‌باشند)

فعالیت‌های جهانی پیدا کرده و دامنه عملیات خود را از داخله یک مملکت، به اقصی نقاط دنیا بسط و توسعه داده‌اند، بیشتر متوجه جنبه‌های بین‌المللی آن مسائل گشته است.^۱

به طور کلی اشخاص حقوقی را می‌توان چنین تعریف کرد: اشخاص حقوقی عبارت از دسته‌هایی از افراد انسانی هستند که قانون‌گذار برای امکان فعالیت و پیشرفت هدف این دسته‌ها، آنها را یک وجود حقوقی مستقل می‌شناسد یعنی برای آنها حقوق و تکالیفی شبیه به حقوق و تکالیف انسان (تا آنجا که میسر است) قائل می‌شود. بنابراین شخص حقوقی دارای اراده خاص و فعالیت خاص است که این اراده و این فعالیت کاملاً متمایز از اراده و فعالیت افراد تشکیل دهنده آن شخصیت می‌باشد. شخص حقوقی دارای اسم جداگانه، دارایی علیحده (اعم از مطالبات و قروض) و اقامتگاه مستقل می‌باشد. شخص حقوقی می‌تواند در مراجع صلاحیتدار قضایی اقامه دعوی نماید و یا طرف دعوی قرار گیرد»^(۱).

اشخاص حقوقی به دو طبقه تقسیم می‌شوند: اشخاص حقوقی عمومی و اشخاص

۱ - در قانون تجارت ایران هفت نوع شرکت پیش‌بینی شده است: شرکت تضامنی و شرکت نسبی (جزء دسته اول)، شرکت سهامی و شرکت با مسئولیت محدود (جزء دسته دوم) و شرکت مختلط سهامی و شرکت مختلط غیرسهامی (جزء دسته سوم) و نوع هفتم شرکت تعاونی تولید و مصرف است (که غالباً به صورت شرکت سهامی تشکیل می‌شود).

به موجب ماده ۵۸۳ قانون تجارت، کلیه شرکت‌های مذکور آن قانون شخصیت حقوقی دارند و نکته قابل توجه اینکه شرکت‌های مزبور از حین ایجاد واجد شخصیت حقوقی می‌شوند. مع ذلک وجود شرکت وقتی کامل می‌شود که بر طبق قانون تجارت و قانون ثبت شرکت‌ها به ثبت رسیده باشد.

پس از ذکر این کلیات می‌گوییم که اشخاص حقوقی در خارجه به طور کلی از همان حقوقی که اشخاص طبیعی بهره‌مند می‌شوند (در حدودی که میسر است) متمتع می‌گردند و بنابراین اشخاص مزبور در خارج از هر مملکتی که به وجود آمده‌اند مشمول همان محرومیت‌های اتباع بیگانه خواهند بود. البته راجع به اشخاص حقوقی در روابط بین‌المللی مسئله خاصی به میان می‌آید و آن عبارت از شناسایی شخصیت حقوقی آنها است از لحاظ بین‌المللی.

حقوقی حقوق خصوصی که مورد نظر ما همین اشخاص دوم هستند.

اشخاص حقوقی حقوق خصوصی شامل شرکت‌ها به طور عام است و شرکت به معنی اعم عبارت است از تشریک مساعی بین دو یا چند نفر که مقصود آنها رسیدن به هدف معین می‌باشد.

«حال در صورتی که منظور یک هدف مادی و مالی باشد شرکت به معنی اخص و اگر مقصود جلب منافع مادی نباشد انجمن تشکیل می‌گردد که با این تفکیک می‌توان اشخاص حقوقی حقوق خصوصی را به دو نوع تقسیم نمود: انجمن‌ها و شرکت‌ها، که مورد نظر می‌باشند».

شرکت‌های تجاری: شرکت تجاری عبارت از عقد یا سازمان قانونی است که به موجب آن دو یا چند شخص مال یا امتیاز و یا هنر خود را در میان گذارده و با قصد بردن سود عملیات تجاری انجام داده و سود حاصله را بین خود تقسیم می‌نمایند.

شرکت‌های تجاری را می‌توان به دو دسته بزرگ تقسیم کرد: دسته اول شرکت‌های اشخاص، که در آنها شخصیت شرکاء مناط اعتبار بوده و مسئولیت آنها غیرمحدود می‌باشد. دسته دوم، شرکت‌های سرمایه‌ای، که در آنها شخصیت شرکا مناط اعتبار نیست و مسئولیت آنها محدود به سرمایه‌ای است که در شرکت گذاشته‌اند.

بین این دو دسته اقسام دیگری از شرکت‌های تجاری نیز موجود است که در آن مسئولیت بعضی از شرکا محدود و مسئولیت عدّه دیگر نامحدود می‌باشد.

ب - شناسایی بین‌المللی اشخاص حقوقی

مسئله عبارت از این است که آیا اشخاص حقوقی در خارجه نیز وجود دارند یا نه و به عبارت دیگر، آیا دولت‌ها می‌توانند اشخاص حقوقی را که در مملکت دیگری به وجود آمده‌اند به رسمیت بشناسند و در صورت مثبت بودن، آیا این یک حق مسلمی است برای شخص حقوقی و یا امتیازی محسوب می‌شود که بتوان اشخاص حقوقی را از آن محروم نمود؟ (۲) و اما راجع به اشخاص حقوقی خصوصی مسئله قابل بحث می‌شود و برحسب اینکه حق

شناسایی برای این قبیل اشخاص حقوقی پذیرفته بشود یا نه، وضع این اشخاص از لحاظ بین‌المللی تفاوت پیدا می‌کند زیرا:

۱- اگر بگوئیم شخص حقوقی در خارج از مملکتی که به وجود آمده است وجود ندارد، لازم می‌آید که برای تحصیل شخصیت از مقامات صالحه مملکت میزبان کسب اجازه و امتیاز کند که با این ترتیب، چون وجودش متکی به میل و اراده قوه حاکمه عمومی آن مملکت می‌گردد، ناگزیر تبعه آن کشور محسوب می‌شود و آن وقت از یک طرف گروه یا اجتماعی که در چند مملکت به فعالیت می‌پردازد به تعداد آن ممالک واجد شخصیت حقوقی می‌شود و از طرف دیگر، یک گروه واجد شخصیت حقوقی (مثلاً شرکت تجاری سهامی) همین که پا را از سرحد بیرون می‌گذارد شخصیت خود را از دست داده و منحل می‌شود و آن‌گاه در ماوراء این شخصیت از دست رفته افرادی که آن را تشکیل داده‌اند ظاهر می‌گردند.

۲- ولی اگر بگوئیم شخص حقوقی در خارج از مملکتی که به وجود آمده است وجود دارد یعنی اهلیت حقوقی اشخاص حقوقی در مملکت دیگر باید شناخته شود، آن وقت میدان فعالیت این اشخاص سریع‌تر می‌گردد و شخص حقوقی با عبور از سرحد دیگر شخصیت خود را از دست نمی‌دهد و در سرزمین جدید هم می‌تواند به فعالیت خود بپردازد، تحصیل مال کند و سند تنظیم نماید بدون اینکه از اهلیت حقوقی او چیزی کاسته شود و او در همه جا وجود خواهد داشت همانطور که در مملکت اصلی وجود دارد.

حال برای اینکه مفهوم شناسایی روشن‌تر شود می‌گوئیم در اشخاص طبیعی فی الواقع دو شخصیت وجود دارد: یکی «شخصیت جسمانی» و دیگری «توانایی دارای شدن حق» (اهلیت تمتع). این دو شخصیت امروزه و از زمانی که رژیم بردگی لغو شده است از یکدیگر قابل تفکیک می‌باشد و چنانکه دیدیم دولت‌ها از لحاظ احترام به شخصیت انسانی اصولاً اهلیت تمتع از حقوق را برای اشخاص طبیعی بیگانه می‌شناسند. اما راجع به اشخاص حقوقی که قانون خارجی آنها را به وجود آورده است مسئله اهلیت تمتع قابل بحث می‌باشد که آیا مثلاً شرکتی که در مملکت دیگر واجد شخصیت حقوقی است می‌تواند در ایران هم شخصیت حقوقی و در نتیجه ماهیت تمتع از حقوق را دارا شود؟ نمره بحث، چنانکه در بالا شرح دادیم، در اینجا ظاهر

می‌شود که شرکت مزبور مادام که شخصیت حقوقی‌اش در ایران شناخته نشود نمی‌تواند در این سرزمین شروع به فعالیت نماید.

برای بحث در این مسئله و اینکه آیا دولت‌ها باید شخصیت حقوقی را که در خارج از قلمرو آنها ایجاد شده است بشناسد یا نه، در قرن نوزدهم بحثی در اطراف مفهوم شخصیت حقوقی به میان آورده و دو سیستم در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند: یکی سیستم وجود فرضی اشخاص حقوقی و دیگری سیستم وجود حقیقی آنها.

۱- عقیده وجود فرضی - طرفداران این عقیده (۳) می‌گویند: وجود اشخاص حقوقی ساخته فکر قانون‌گذار است و در واقع این خود یک اختراع قانون‌گذاری است که برای تسهیل فعالیت یا گردش بعضی از اجتماعات درست شده است و از آنجایی که شخصیت حقوقی واقعیت و حقیقتی نداشته و فرضی بیش نمی‌باشد، پس هرگاه قانون خارجی آن را ایجاد کرده باشد نمی‌تواند از مزایای این شخصیت استفاده نماید.

به طور خلاصه اقتضای سیستم وجود فرضی این است که شناسایی قهری در خارج از قلمرو مملکت اصلی وجود ندارد و هر دولتی مختار است که اشخاص حقوقی را که در خارج از قلمرو حکومت او ایجاد شده‌اند شناخته و یا آنکه شخصیت حقوقی آنها را به هیچ وجه مورد توجه قرار ندهد.

۲- عقیده وجود حقیقی - بنابر عقیده دسته دیگر از علمای حقوق^۱ مخصوصاً علمای حقوق آلمان، شخص حقوقی وجود واقعی دارد؛ اینها موجودات حقیقی هستند که دارای وجود مشخص و متمایزی از اعضای مشتمله خود می‌باشند. قانون این شخصیت‌ها را ایجاد نمی‌کند بلکه همانند اشخاص حقیقی افراد آنها را احراز می‌نماید و خلاصه قانون‌گذار ناگزیر است که وجود شخص حقوقی را بشناسد چه همین که زندگی اجتماعی توسعه پیدا کرده و حقوق در کشوری رو به تکامل می‌رود، وجود شخص حقوقی مثل وجود شخص طبیعی ضرورت پیدا

۱- این تئوری را در آلمان Zitelemann و Beseler مطرح کرده ولیکن Gierke آن را کاملاً تشریح کرده

است. از جمله طرفداران این تئوری در فرانسه Hauriau و Michoud می‌باشند.

می‌کند و آنجایی که شخصیت حقوقی جنبه تصنعی و ساختگی ندارد بنابراین شناسایی آنها برای سایر دولت‌ها ضروری می‌باشد یعنی دولت‌ها مجبورند اشخاص حقوقی را که در خارج از قلمرو حکومت آنها ایجاد شده بشناسند.

به نظر ما مسئله شناسایی اشخاص حقوقی در مملکت خارجی به نحوی که مطرح شده (اعم از اینکه سیستم وجود فرضی مورد قبول قرار می‌گیرد یا سیستم وجود حقیقی) قابل ایراد و اعتراض نیست.

الف - از جهت سیستم وجود فرضی: این دلیل که چون شخصیت حقوقی ساخته فکر قانون‌گذار خارجی است نمی‌توان آن را در مملکت دیگر مورد شناسایی قرار داد به هیچ وجه قابل قبول نیست زیرا که در عمل موارد بسیاری یافت می‌شود که سازمان‌های قانونی با آنکه مبنای فرضی دارند مع ذلک در مملکت دیگر مورد شناسایی قرار می‌گیرند؛ از این قبیل است اماره قانونی ابوت، فرزند خواندگی و پذیرش به تابعیت که در تمام اینها یک رشته فروض قانونی و سازمان‌های مصنوعی قانون‌گذاری است. با این همه خارجی‌ها از استفاده حقوق مربوط به آنها محروم نمی‌باشند.

ب - از نظر سیستم وجود حقیقی: قبول این عقیده برخلاف آنچه طرفداران آن ادعا می‌نمایند مستلزم آن نیست که یک امر حقوقی به صرف اینکه مثلاً در خارج از ایران واقع شده است در ایران محترم شمرده شود، چه می‌دانیم مسئله شناسایی حقوق خارجی‌ها در کشور معینی یک مسئله صرفاً حقوقی نیست بلکه یک مسئله سیاسی و مصلحتی می‌باشد و چنانچه مصالح سیاسی کشور اقتضا کند ممکن است افراد حقیقی را هم از تمتع بعضی حقوق محروم داشت و لذا با قبول سیستم وجود حقیقی هیچ‌گونه اشکالی بر عدم قبول شناسایی شخصیت اشخاص حقوقی متصور نمی‌باشد.

خلاصه به نظر ما نتیجه‌گیری طرفداران هر دو سیستم غلط است و اشتباه آنها این است که مسئله ایجاد حق و مسئله نفوذ و تأثیر حق را که دو مسئله جداگانه می‌باشد از هم جدا نکرده بلکه آنها (۴) در هم آمیخته شده‌اند (۵).

زیلاً به عملکرد این شرکت‌ها از نظر حقوق بین‌الملل خصوصی می‌پردازیم:

دوم - شرکت‌های فراملی

از جنگ جهانی دوم به این سو، دنیا شاهد رشد روزافزون شرکت‌های فراملی بوده است. امروزه عملکرد این شرکت‌ها در سطح جهانی به گونه‌ای است که به ندرت می‌توان کشور، ناحیه و یا منطقه‌ای را یافت که به طریقی در معرض اثرات آن شرکت‌ها قرار نداشته باشد. این‌ها کارخانه‌های خود را تقریباً در هر جا که بخواهند برپا می‌کنند و محصولات خود را به هر شکل که مایل باشند به فروش می‌رسانند. از هر ملیتی مدیر و کارمند به کار می‌گمارند و مبالغ هنگفت را به صورت ارزهای مختلف به جریان می‌اندازند. بسیاری از آنها از نظر مالی بزرگتر از اقتصاد پاره‌ای از کشورهای جهان هستند. فی‌المثل ارزش افزودهٔ هریک از ده شرکت بزرگ جهانی در سال ۱۹۷۱ متجاوز از ۳ میلیارد دلار یا به بیان دیگر، بزرگتر از تولید ناخالص ملی بیش از هفتاد کشور جهان بوده است. در سال ۱۹۷۶، فروش هریک از ده شرکت بزرگ آمریکایی به بیش از یازده میلیارد دلار بالغ گردید.^۱

تولید بین‌المللی توسط شرکت‌های فراملی، به روایتی تا سال ۱۹۷۳ به ۵۰۰ میلیارد دلار بالغ گردیده است. مطالعه‌ای که توسط «گات» (۶) انجام شده است نشان می‌دهد که حدود ۳ درصد از تجارت جهانی نیز مربوط به داد و ستدهای فیما بین این شرکت‌ها است. اینها انحصار تکنولوژی را در جهان سرمایه‌داری در اختیار دارند و از نظر مالی دارای آن چنان قدرتی هستند که به راحتی قادرند با انتقال بخشی از موجودی پولی خود از یک ارز به ارز دیگر برای هر کشوری بحران پولی و ارزی به وجود آورند. یک بررسی نشان می‌دهد که مجموع دارایی نقدی در جریان این شرکت‌ها در سال ۱۹۷۰ م به ۳۰ الی ۳۵ میلیارد دلار، یا سه برابر ذخیرهٔ دولت آمریکا بالغ گردید (۷).

اشتفابن هایمر بر اساس روند رشد فعلی این شرکت‌ها پیش‌بینی می‌کند که در آینده‌ای نه چندان دور رژیمی متشکل از ۳۰۰ تا ۴۰۰ شرکت فراملی بر بیش از شصت تا هفتاد درصد کل

۱- Fortune (may 1976) امروزه فروش سالانه شرکت‌هایی چون «اکسان» (Exxon) و «جی.ام.»

(G.M) به بیش از ۴۵ میلیارد دلار بالغ می‌گردد.

بازده صنعتی جهان حکومت خواهد کرد.

در نهایت عملکرد این شرکت‌ها بسیار پیچیده و گاه شگفت‌آور است. آنها به دنبال کسب منفعت و رشد و گسترش عملیات شرکت‌اند و در این راه به منافع «ملی» چندان نمی‌اندیشند و بیش از هر چیز سود «بین‌المللی» شرکت مورد توجه‌شان است.

واضح است که پدیده‌هایی این چنین پر قدرت و بسیار با نفوذ نمی‌توانستند مورد توجه سازمان‌های بین‌المللی به ویژه سازمان ملل متحد قرار بگیرند و مغفول واقع شوند. در صفحات آتی به آنها اشاره خواهد شد.

سوم - سازمان ملل متحد و شرکت‌های فراملی

به جهت اهمیت اقتصادی فوق‌العاده شرکت‌های بین‌المللی، «شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد ضمن قطعنامه مورخ ۲ ژوئیه ۱۹۷۲ خود، به دبیرکل سازمان ملل متحد مأموریت داده که از گروهی از متخصصین برجسته دعوت کند تا نقش شرکت‌های فراملی را در روند توسعه اقتصادی و نیز دخالت این شرکت‌ها را در روابط بین‌الملل مورد مطالعه قرار دهند و یک سلسله توصیه‌هایی در مورد دست زدن به یک اقدام بین‌المللی در این مورد بنمایند (معمول دارد). (۸)

به دنبال تصویب این قطعنامه، بیست نفر از کارشناسان برجسته حقوق و اقتصاد بین‌الملل مطالعه گسترده‌ای را در زمینه نحوه فعالیت شرکت‌های فراملی در جهان آغاز کردند و به دبیرکل سازمان ملل متحد توصیه نمودند که با توجه به نقش حساس این شرکت‌ها در سیاست اقتصاد بین‌الملل، کمیسیون خاصی چون شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد برای پی‌گیری تشکیل گردد و یک مرکز تحقیقات و اطلاعات در مورد شرکت‌های مذکور نیز به وجود آید. اگرچه اصطلاح شرکت فراملی در بازرگانی بین‌المللی کاملاً شناخته شده است، لیکن در هر حال به دست دادن تعریفی جامع و مانع و دقیق حقوقی از این نوع شرکت‌ها کار مشکلی است. به این جهت در این بحث بیهوده در پی یافتن یک تعریف حقوقی برای این شرکت‌ها نخواهیم بود و صرفاً سعی در تجزیه و تحلیل مشخصات و طرق شناخت این شرکت‌ها در مفهوم بازرگانی بین‌المللی می‌شود.

تعریف معمول شرکت‌های فراملی که مورد قبول کارشناسان سازمان ملل متحد نیز واقع گردیده، چنین است: «شرکت فراملی شرکتی است که به منظور گسترش فعالیت خود در سراسر جهان و سرمایه‌گذاری در قطب‌های صنعتی کشورهای رو به رشد و استفاده از امکانات این قبیل کشورها، در کشورهای مختلف و متعدد اقدام به تأسیس یک شرکت فرعی (یعنی شرکتی که قسمت اعظم سهامش متعلق به شرکت اصلی است) می‌نماید. بنابراین، در شرکت‌های فراملی با یک شرکت مادر (شرکت اصلی) که تابعیت کشور محل ثبت خود را دارا است و چندین شرکت فرعی که این شرکت‌های فرعی نیز هر کدام تابعیت کشور محل ثبت خود را خواهند داشت مواجه هستیم»^۱.

شرکت اصلی به لحاظ مشکلات و دلایل اقتصادی و حقوقی و مالیاتی به جای افتتاح شعب مختلف در سراسر جهان اقدام به تشکیل شرکت‌های فرعی می‌نمایند. هریک از شرکت‌های فرعی در واقع یک تابعیت دارند (محل ثبت)، ولی به لحاظ اینکه شرکت اصلی دارنده سهام شرکت فرعی محسوب می‌گردد، مجموعه این سازمان حقوقی (شرکت‌های گوناگون) فراملی محسوب می‌شود. به عبارتی دیگر، شرکت‌هایی فراملی هستند که به لحاظ داشتن شرکت‌های فرعی در کشورهای مختلف و یا به لحاظ تابعیت‌های گوناگون سهامداران و اعضای هیأت مدیره خود فراملی تلقی می‌شوند. این شرکت‌ها از یک طرف مجری نظریات اقتصادی و مدیریت متمرکز شرکت اصلی می‌باشند و از طرفی دیگر دارای تابعیت کشور محل ثبت خود خواهند بود (۹).

۱- مثلاً شرکت معروف آمریکایی (آی.تی.تی)، در جنگ جهانی دوم، از طریق یکی از شرکت‌های وابسته‌اش، ۲۸٪ سهام شرکت فوکه ولف را که برای بمباران کشتی‌های آمریکایی و متفقین بمب افکن می‌ساخت، خریداری کرد و به این ترتیب در بمباران کشتی‌های «کشور» خود به طریقی نقش داشت. جالب‌تر آنکه سی سال بعد، آی.تی.تی به خاطر جبران خسارات وارد شده توسط بمب افکن‌های آمریکایی بر شرکت وابسته‌اش در آلمان ۲۶ میلیون دلار از دولت آمریکا غرامت گرفت.

الف - وجه تسمیه شرکت‌های فراملی

۱- در جریان پنجاه و هفتمین جلسه شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد در ۱۹۷۴، اصطلاح فراملی برگزیده شد تا مشخص شود منظور مؤسساتی است که از مرزهای کشور مبدا فراتر می‌رود. هرچند تصریح [قطعیت] این تعریف هنوز جزء برنامه‌های کاری کمیسیون شرکت‌های فراملی سازمان ملل متحد است ... ولی از آنجا اصطلاح فراملی را با این ضابطه به کار خواهیم برد که منظور ما هم شرکت‌های خصوصی و هم دولتی است. همچنین شعبه‌هایی را که با مشارکت بیگانه در کشور دیگری تأسیس شده‌اند نیز جزو شرکت‌های فراملی به حساب آورده خواهد شد. (۱۰)

۲- بر اساس نظر دانشگاه هاروارد، برای اینکه یک مؤسسه، فراملی به حساب آید باید حداقل شش شعبه در خارج داشته باشد یا اینکه تمام فعالیت‌های شرکت از جمله پژوهش، توسعه و مدیریت فراملی باشد. تعریف موردنظر در این مقاله کل پدیده جهانی شدن سرمایه را دربرمی‌گیرد. (۱۱)

پدیده شرکت‌های فراملی بعد از دهه ۱۹۵۰ بیش از هر چیز دیگر تاریخ اقتصادی جهان را تحت تأثیر قرار داده است. (۱۲)

از دیدگاه اقتصاد کلان، نمی‌توان انکار کرد که شرکت‌های فراملی در حفظ آهنگ رشد کشورهای صنعتی بسیار مؤثر بوده و با بهره‌برداری از منابع طبیعی، انسانی و افزایش کیفیت تولید، درآمد زیادی برای این کشورها کسب کرده‌اند و از نظر اقتصاد خرد نیز شرکت‌های فراملی، «نمونه‌های کافی» مدیریت در زمان ما به شمار می‌روند. (۱۳)

شرکت‌های فراملیتی، اعم از آنکه پدیده عجیب الخلقه تمدن محسوب شوند، یا مولود جهانی که حمل و نقل و ارتباطات فضای آن را تنگ کرده است و با شرایط لازم و عینی ادامه حیات نظام‌های اقتصادی کشورهای توسعه نیافته تلقی شوند، بی‌محابا به تاخت و تاز مشغول‌اند. این شرکت‌ها که با جهانی شدن اخبار و اطلاعات به نوبه خود بین‌المللی شده‌اند همواره موضوع بحث و انتقادات شدیدی قرار گرفته‌اند.

شرکت‌های فراملی با توان همگن سازی زیادشان در برابر خود نیروهای هماهنگ و قباب

اعتنایی خواهند یافت که قادر به کنترل و جذب آنها باشد؟ و آیا شرکت‌های فراملی با آگاهی از این مقاومت، برای یکدست کردن خواست‌های ملی و حفظ یا انسجام هویت اجتماعی - فرهنگی کشور میزبان، در سازمان و شیوه کار خود تجدیدنظر خواهند کرد؟

با مطالعه کلی نظام جهانی تردیدی باقی نمی‌ماند که شرکت‌های فراملیتی عامل تشدید وابستگی متقابل کشورها و یکدست کردن اقتصاد دنیا بوده‌اند. بعضی‌ها تا آنجا پیش می‌روند که اعلام کنند در صورت تداوم این جریان دنیا به یک کل واحد و یا «بازار بزرگ» که امور آن را چند شرکت بسیار عظیم انجام می‌دهند تبدیل خواهد شد.

نکات فوق مبین آن است که قضیه شرکت‌های فراملی پیش از هر چیز یک مسأله قدرت است. قدرت و امکانات عملی همراه آن اولین داده‌ی حائز اهمیت برای تعیین چند شرکت شرایط کلی و مسأله پیامدهای اجتماعی - فرهنگی گسترش شرکت‌های فراملی است. (۱۴)

ب - شمار و حجم فراملی‌ها

«با تعریف قبلی می‌توان ۹۵۰۰ شرکت فراملی را نام برد که ۴۸ درصد آنها یعنی شرکت در کشورهای بازار مشترک و ۲۷ درصد آن یعنی بنگاه در ایالات متحده آمریکا مستقر بوده‌اند. (میزان جهانی بودن بیشتر این شرکت‌ها ناچیز است [۶/۶۰] درصد آنها شعبه‌هایی در یک یا دو کشور دارند]. تنها ۳۲۴ شرکت واقعاً ابعاد جهانی داشته و هریک در بیش از بیست کشور شعبه‌هایی دایر کرده‌اند. با توجه به ۵۰ شرکتی که در صدر جدول قرار گرفته‌اند، سنگینی وزن ایالات متحده آمریکا محسوس تر است. از میان ۵۰ شرکت نخست، ۲۲ شرکت و از میان ۱۵ شرکت بزرگ دنیا ۱۱ شرکت آمریکایی است.

بر اساس برآورد کمیسیون جامعه اقتصادی اروپا کارکنان شرکت‌های فراملی جمعاً ۴۶ میلیون نفر هستند. سازمان ملل متحد رقم ده میلیون را برای کشورهای در حال توسعه مشغول به کار ذکر کرده است. (آمار سازمان بین‌المللی کار برای کارکنان رقم ۱۳ تا ۱۴ میلیون نفر و برای کشورهای در حال توسعه ۲ میلیون نفر را نشان می‌دهد).

در سال‌های اخیر شرکت‌هایی ظهور کرده‌اند که دفتر مرکزی آنها در کشورهای در حال توسعه

قرار دارد که اینها نیز به نوبه خود صادرکننده مستقیم سرمایه شده‌اند.

با توجه به اینکه بزرگترین ۱۵ شرکت نخست جهان ۱۰ تا ۱۵ درصد ارزش تولید اقتصاد بازار (در سال ۱۹۷۵) را در اختیار داشته و ذخیره سرمایه‌گذاری مستقیم (شاخصی که پدیده شرکت‌های فراملی را بسیار دست کم می‌گیرد) تقریباً ۷ درصد کل تولید ناخالص ملی کشورهای صنعتی با بازار آزاد است، می‌توان درباره بعد کلی پدیده شرکت‌های فراملی اندیشه کرد.

«همچنین با توجه به اینکه ۵۰ درصد سود مجموعه شرکت‌های بریتانیایی از فعالیت‌های خارج به دست می‌آید و کل فروش صنایع کارگاهی شرکت‌های فراملی که در دفتر مرکزی آنها در هلند، بریتانیا، ژاپن و ایالات متحده آمریکا قرار دارد، به ترتیب ۶۸/۸ درصد، ۵۲/۳ درصد، ۴۵/۸ درصد و ۴۱ درصد تولید ناخالص داخلی این کشورهاست به اهمیت قضیه پی برده می‌شود.»

با نگاهی به گسترش جهانی فعالیت شرکت‌های مذکور این حقیقت به چشم می‌خورد که شرکت‌های فراملیتی اساساً در کشورهای پیشرفته قرار دارند و تنها ۱/۴ فعالیت آنها در کشورهای در حال توسعه انجام می‌گیرد و سهم تولید کارگاهی کشورهای در حال توسعه به ۷ درصد تولید جهانی محدود می‌شود و جالب‌تر آنکه نفوذ و اهمیت شرکت‌های فراملی در کشورهای در حال توسعه غالباً بیشتر از کشورهای پیشرفته است. فراملی‌ها از ترفندهایی استفاده می‌کنند تا حداقل هزینه را پرداخت و حداکثر سود را دریافت بدارند. (۱۵) ذیلاً به برخی از این ترفندها اشاره می‌شود:

پ - تعارض استراتژیک بین شرکت فراملی و دولت‌های میزبان

شرکت فراملی برای تداوم رشد خود در کشورهای میزبان برای حفظ هویت خویش در وضعیت تعارض قرار دارند. منظور این نیست که شرکت‌های فراملی آگاهانه هدف یکپارچه کردن فرهنگ‌ها را تعقیب می‌کنند و یا اینکه دولت‌های میزبان، پیشنهادهای بنگاه‌های عظیم جهانی برای توسعه همگانی را نمی‌پذیرند، بلکه موضوع مورد مطالعه در آنجا بیشتر ناسازگاری بنیادی بین هدف شرکت‌های فراملی، منطبق رشد آنها و خواست‌های هویتی فرهنگی یعنی اساس

توسعه درون‌زا است. درک ماهیت عمیق این ناسازگاری، ترسیم حدود روابط قدرت موجود و تعیین خطوط اصلی تعارض بالقوه بین استراتژی شرکت‌های فراملی و حکومت‌های میزبان آنهاست.

شرکت‌های فراملی در حال حاضر واقعیتی اقتصادی را در جهان معاصر تشکیل می‌دهند که کوچک شمردن اهمیت آنها امری نابه‌جا است. موجودیت شرکت‌های فوق مسائل متعددی را مطرح می‌سازد که بدو می‌توان از شناسایی هویت آنها آغاز نمود. مناسبات آنها با دولت‌های ملی، هرگز یکنواخت و یکدست نبوده بلکه بی‌نهایت پیچیده است. هیچ بخشی از روابط اقتصاد بین‌الملل را از نفوذ و تأثیر آنها گریزی نیست. بدین طریق شرکت‌های مزبور به صورت یک موضوع منافع بین‌الملل در آمده‌اند و مسئله تحت نظم درآوردن آنها در سطح بین‌المللی مطرح است. باید متذکر شد که فنون حقوقی که در حال حاضر قابل اجرا و مورد استعمال است بر این نوع خاص بنگاه‌ها مناسب و سازگار نیست.

در خصوص قوانین رفتاری داوطلبانه برای فراملی‌ها

«از طریق نتیجه‌گیری‌ها و تأمل نظری نسبت به ماهیت کلی کار شرکت‌های فراملی برای تهیه مجموعه‌ای از قوانین مطلوب برای شرکت‌های فراملی پروژه‌ای به کمیته فرعی ارتقاء و حفاظت از حقوق بشر داده شد.

در ۱۹۷۴ م راسل ترایبونال ۲ بالیوباسو و استاد ریگو سؤالی در خصوص نقش و دخالت فراملی‌ها مشتمل بر ITT در کودتاهای آمریکای لاتین که به وسیله ژنرال‌ها به اجرا گذاشته شد مطرح کردند این همان سالی است که یک مرکز فراملی توسط UNO آفریده شد. این چیز جدیدی نبود. مصدق قربانی CIA آمریکایی شد که به حمایت هفت خواهران آمده بودند. به همین طریق آرینز از یونایتد فروتز و بسیاری از موارد دیگر.

همین شرکت به چیکتا برنز تغییر نام داد و اینک با سازمان تجارت جهانی در مورد تولید و صدور موز همکاری می‌کند و در مقابل سیاست‌های اروپایی (لومه) و (کوتنو) فعالیت دارد... چرا راه دور برویم، باید با جهان سوم همکاری کنیم و در چارچوب نظم نوین اقتصادی به حق تعیین

سرنوشت، حق توسعه و حق مدیریت منابع ملی آنها توجه کنیم.» (۱۶)

چهارم - تابعیت فراملی (سوءاستفاده از تعیین تابعیت به موجب اقامتگاه (ایجاد تابعیت مضاعف)

در بسیاری از موارد، شرکت‌ها به لحاظ فرار از مقررات سخت و مشکل کشور اصلی متبوع خود، اقدام به ایجاد مرکز اصلی تصنعی در کشورهای دیگر که مقررات سهل‌تری را پذیرفته‌اند نموده و به این ترتیب تابعیت تصنعی به دست می‌آورند. به منظور جلوگیری از این سوءاستفاده‌ها در اغلب کشورها با استثنائاتی نسبت به اصل کلی، مرکز اصلی (شرکت) در نظر گرفته شده و یا در کنار این اصل، ضوابط مکمل دیگری هم قبول شده است که در مجموع مشخص تابعیت شخص حقوقی خواهد بود.

«در بعضی از کشورها، از جمله آمریکا و فرانسه رویه‌های قضائی در این مورد به چشم می‌خورد و اصطلاح معروف دادگاه نقاب از چهره شرکت برداشته و تابعیت اصلی شرکت را تعیین کرده است. در هر حال این قبیل تابعیت‌های تصنعی، گاه تابعیت مضاعف را نیز سبب می‌گردند. یکی دیگر از علل تابعیت مضاعف به اختلاف نظام‌های مختلف در تعیین تابعین شرکت‌ها برمی‌گردد. مثلاً به موجب قوانین مالیاتی آمریکا، هر شرکت که سود سهامش به آمریکا منتقل می‌شود باید شرکتی که بیش از ۵۱ درصد سهامش متعلق به اتباع آمریکایی بوده، توسط قوانین شرکت‌های آمریکائی کنترل بشود و همچنین شرکت‌هایی که مرکز مهم امورشان در آمریکاست آمریکائی تلقی می‌شوند، گرچه همین شرکت‌ها به موجب قانون کشورهای دیگر ممکن است که تابع آن ممالک نیز محسوب بشوند. به منظور جلوگیری از این نوع مشکلات معمولاً در قراردادهای مشارکت پیش‌بینی می‌شود که شرکت در یک محیط زیست مناسبی که ارتباط معقول با شرکت داشته و دارای مقررات مشکلی نباشد، به ثبت برسد و موضوع ثبت شرکت در کشور مذکور در اساسنامه پیش‌بینی گردد.» (۱۷)

الف - مرکز اصلی فراملی

«اگرچه به عنوان اصلی کلی، در اکثر کشورها معیار تعیین تابعیت شرکت‌ها مرکز اصلی آنهاست ولی در تفسیر مرکز اصلی بین ممالک مختلف تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود. مرکز اصلی شرکت را جلسات هیأت مدیره آن شرکت می‌دانند اما باید توجه داشت که صاحبان سهام می‌توانند در اساسنامه، پیش‌بینی تشکیل مجامع عموم و جلسات هیأت مدیره را در محلی غیر از مرکز اصلی بکنند و بنابراین نظریه مزبور وافی به مقصود به نظر نمی‌رسد. مرکز اصلی شرکت را همان مرکز مهم امور می‌دانند، اشکال این نظر آن است که تشخیص مرکز مهم امور شرکتی که در کشورهای مختلف فعالیت دارد مشکل است. مرکز اصلی شرکت را محلی می‌دانند که در اساسنامه قید گردیده است. صرف‌نظر از اینکه مجامع عمومی و جلسات هیأت مدیره در آنجا تشکیل گردد یا نه، بنابراین می‌توان در اساسنامه کشور خاصی را مرکز اصلی قرارداد، در حالی که ممکن است مرکز اصلی شرکت در آن کشور نباشد.

مرکز اصلی شرکت را محلی می‌دانند که از آن محل واقعاً شرکت کنترل می‌شود (نظریه کنترل). در این نظریه فرض این است که مرکز اصلی همان است که در اساسنامه آمده است منتها این فرض خلاف‌پذیر است. بنابراین، مرکز اصلی به تنهایی نمی‌تواند مشخص و نمایانگر ماهیت باشد، باید گفت که در واقع این ضابطه دوم است که مشخص تابعیت شرکت است (۱۸)».

ب - تابعیت مؤثر شرکت‌ها

«تحولات حقوق بین‌الملل در زمینه سلب مالکیت اتباع خارجی که در نحوه فعالیت شرکت‌های فراملی مؤثر است ذیلاً آورده می‌شود:

تابعیت مؤثر شرکت فراملی، تابعیت اکثریت سهامداران این شرکت است. در این بخش در جستجوی آن هستیم که ببینیم، آیا این ماهیت در عرصه بین‌المللی جنبه قانونی پیدا کرده است یا نه؟

مهم‌ترین خاصیت تابعیت، حمایت سیاسی ناشی از آن است که برای دولت‌ها هم حق است

و هم تکلیف که از اتباع خود حمایت کنند و این حمایت هنگامی بروز می‌کند که اموال یا حقوق تبعه کشوری در یک کشور خارجی دیگری مورد تجاوز واقع شود و آن کشور خارجی احقاق حق کافی از تبعه بیگانه ننماید، که در این هنگام کشور متبوع اقدام به حفظ حقوق و اموال او خواهد نمود. حمایت سیاسی که در مورد اشخاص حقیقی از آثار ذاتی تابعیت است و شناخته شده می‌باشد، در مورد اشخاص حقوقی قابل تأمل است.

گرچه اشخاص حقوقی هم مانند اشخاص حقیقی، دارای تابعیت هستند ولی تطبیق موازین حمایت سیاسی نسبت به اشخاص حقوقی به خصوص شرکت‌های فراملی کاری بس دشوار است. بسته به اینکه بپذیریم که حمایت سیاسی نسبت به اشخاص حقوقی بر اساس تابعیت مؤثر شرکت (تابعیت اکثر سهامداران) صورت می‌گیرد یا بر اساس تابعیت قانونی (مرکز اصلی و محل ثبت)، این بحث اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. مثلاً اگر شرکتی ایرانی (که مرکز اصلی و محل ثبت آن ایران باشد) ۸۰٪ سهامش متعلق به اتباع آلمانی باشد (تابعیت مؤثر آلمانی)، شعبه‌ای در ترکیه دائر کند، اموال شعبه واقع در ترکیه بستگی به دولت ترکیه دارد یا دولت آلمان؟ پاسخ قطعی در این مورد وجود ندارد و رویه قضایی بین‌المللی نیز کاملاً مشخص‌کننده حمایت سیاسی از شرکت‌های فراملی نیست و تنها رأیی که در این زمینه وجود دارد مربوط به دعوای بارسلون است که شرح آن را در اینجا نمی‌توان نمود.

در دعوای بارسلون مسأله اساسی این بود که چون شرکت بارسلون در کانادا ثبت شده و تابعیت کانادایی داشته است ولی در عین حال معلوم شده ۸۸٪ سرمایه متعلق به اتباع بلژیکی بوده است، کدام یک از دو کشور کانادا و بلژیک می‌بایست از شرکت مزبور در مقابل مصادره غیرمستقیم اموال این شرکت در اسپانیا حمایت سیاسی بنماید؟

از نظر قضایی این وظیفه به عهده دولت کانادا، کشور محل ثبت و تأسیس شرکت بارسلون، قرار دارد. ولی این دولت به جهات سیاسی و اینکه اگر سهامداران این شرکت بلژیکی بوده و این شرکت ظاهراً کانادایی است، حمایت مؤثری اعمال نکرده بود و دولت بلژیک (به استناد تابعیت مؤثر شرکت) مدعی حمایت سیاسی از شرکت مزبور در دیوان دادگستری لاهه شد.

در این هنگام دیوان دآوری لاهه که برای اولین بار مواجه با مسأله حمایت سیاسی از

شخصیت‌های حقوقی شده بود، در نهایت چنین اخذ تصمیم نمود که حمایت سیاسی مربوط به کشور متبوع شخص است، اعم از اینکه شخص حقیقی باشد یا حقوقی و در این دعوی حق حمایت سیاسی را به دولت کانادا داد (۱۹)».

کشورهای صنعتی در چهارچوب اهداف و سیاست‌های اقتصادی شرکت‌های جهانی خود عمل می‌نمایند و نه اجتماع خود. و تصمیم‌گیرندگان این شرکت‌ها آنچه را برای خود خوب تشخیص دهند بری شرکت‌ها خوب می‌دانند و آنچه به صلاح شرکت آنها باشد ناچار به تشخیص حکومت جامعه خود می‌دانند و همین تصمیم‌گیری مدیران است که به عنوان سیاست اقتصادی کشورهای برتر به جوامع ضعیف‌تر تحمیل می‌گردد.

آنها برای فروش عقاید خود و کالاهای شرکت، نیروی نظامی در اختیار ندارند و ظاهراً نمی‌توانند به زور متوسل شوند و از قرار نیازی هم به آن ندارند زیرا آنها در چهارچوب قوانین دادوستدهای بین‌المللی عمل می‌نمایند. اصول و قوانین و عوامل اولیه همانند داد و ستدهای ساده و متداول است. یعنی خریدار و فروشنده وجود دارند و قصد طرفین برای انجام معامله و رابطه عرضه و تقاضا حاکم است. همچنین مورد معامله و «بها» مطرح است که در این دادوستدها تحصیل سودهای سرشار با ارقام نجومی به نحوی است که انواع تقلب‌ها و توطئه‌ها، تهدیدها، تطمیع‌ها و سیاست بازی‌ها و بالاخره جنایات را از نظر گردانندگان شرکت توجیه‌پذیر می‌نماید. (۲۰) آنها برای تمامی این اصول اولیه و دادوستدهای بین‌المللی قوانین نانوشته بسیار تدوین کرده‌اند. فقط گهگاه در لابلای روزنامه‌های ساده و گذرا می‌خوانیم و یا از رادیو و تلویزیون می‌شنویم که دسترنج یکساله زارع جهان سوم معادل تولید یک روزه یک کارگر جهان صنعتی است. آیا تکنولوژی این همه گران است یا مواد و محصولات و دسترنج کشاورز جهان سوم در این حد بی‌ارزش می‌باشد که آن یکی موجب غرور کاذب بی‌مورد و رفاه بیش از حد کارگر صنعتی و این یکی باعث تحقیر و فقر ناروای همیشگی کشاورز جهان سوم می‌گردد؟

نه هیچ کدام اینها نیست، همه دلیل دیگری دارد و آن غیرعادلانه بودن قوانین تجارت بین‌الملل و یا در واقع چپاولگری جهانی آن است که به وسیله قوی‌ترها طرح‌ریزی و توسط فراملی به مورد اجرا درآمده است. بدین ترتیب که خریداران و فروشندگان جهان سومی اکثراً

دولت‌هایی هستند که با عنوان نماینده ملت‌ها عمل می‌نمایند و در طرف دیگر این معاملات شرکت‌های بزرگ فراملی قرار دارند که با عنوان نظام سرمایه‌داری برای رشد خود فعالیت می‌نمایند.

عرضه و تقاضا را نیز با زمینه‌سازی‌های گوناگون می‌توان ایجاد نمود. در مدتی که خریدهای ناخواسته مصرفی و غیر تولیدی و یا برگ‌افزارهایی از مدافنده جنبه حیاتی پیدا کنند و خریداران جهان سوم با پرداخت مبالغ گزاف و با قبول تعهدات سنگین در صف انتظار نوبت بگیرند. در حالی که برای فروش منابع محدود و تمام شدنی خود به بهایی معادل هیچ‌به خریداران التماس نمایند و همین مشتریان (فراملی) با پرداخت آن قیمت ناچیز بر فروشندگان منت گذارند.

خلاصه مورد معامله اگر عرضه کشورهای صنعتی است، هرچه گران‌تر بهتر و چنانچه از طرف کشورهای جهان سوم است هرچه ارزان‌تر قابل قبول‌تر. این قانون مناقصه خرید مواد اولیه و مزایده فروش تولیدات توسط این فراملی‌ها به مورد اجرا گذاشته می‌شود. (۲۱)

جهان سوم به صورت مأمور بی‌جیره و مواجب تدارکاتی کشورهای صنعتی درآمده که بیش از ۷۵ درصد نفت، ۴۰ درصد سنگ آهن، ۹۵ درصد قلع دنیای صنعتی غرب را تأمین می‌کند. در صورتی که کمتر از یک دهم ارقام فوق از محصولات فولادی، نفتی، قلع و آلومینیوم را مصرف می‌نماید. سایر مواد اولیه و معادن وضعی بهتر از این ندارد.

از چهار دهه قبل و پس از جنگ جهانی دوم شیوه‌های نو استعماری آغاز شد و در نتیجه جنگ‌های نظامی مستقیم جای خود را به جنگ‌های نظامی غیرمستقیم داد و سایر کشورهای صنعتی به دنبال آمریکا جنگ اقتصادی و تسخیر بازارهای جهانی را برای خود برگزیدند و در چنین شرایط مساعدی به صورت متشکل‌ترین نیروی سازمان یافته رشد کردند و منابع و امکانات جهان و برگزیده‌ترین مغزها را برای نیل به مقاصد خود به کار گرفتند و با رشد تصاعدی آنها جای تعجبی باقی نمی‌ماند که برخی از آنها در یک دهه از هیچ چیز به همه چیز رسیدند و ثروت خود را در پهنه زمین گستراندند. همین فراملی‌ها بودند که در این چهار دهه ابتدا جوامع بشری را در دو قطبی شدن کمک کردند و سپس آن را به مسأله جهانی تقسیم کردند.

این پدیده نوظهور که موجبات طبقه‌بندی بشریت و استعمار جدید اقتصادی و یا حوادث و بحران‌ها را در این چهار دهه فراهم آورده، تنها نظام «شرکت‌های فراملی» است که به ظاهر در هیچ یک از مسائل بشری نقشی ندارند ولی با قدرت‌های مزبور و ثروت‌های افسانه‌ای فراتر از مرزهای بین‌المللی و جغرافیایی و ایدئولوژی، آرام و بی‌صدا به کار خود مشغولند و خوب می‌دانند چه می‌کنند.

نظام شرکت‌های فراملی در این چهار دهه توانسته است از ماشین‌های صنعتی خود در جهان، مجتمع صنعتی بزرگی تشکیل دهد: آمریکا، سوئد، اروپا و ژاپن.

اولی ماشین و قسمتی از مواد اولیه و نفت خود را دارا می‌باشد. دومی ماشین $\frac{9}{11}$ نفت و قسمتی از مواد اولیه، سومی و چهارمی ماشینهایی‌اند که بدون سوخت و منابع جهان سوم متوقف می‌شوند. آنچه که همه آنها ادعا می‌کنند که دارند «تکنولوژی» یا فن کیمیاگری است و نظام شرکت‌های فراملی با این فنون کیمیاگری «تولید را بدین ترتیب کنترل می‌کنند که ماده اولیه را از یک کشور، نفت را از کشوری دیگر، مونتاژ را در کارگاهی و فروش در فروشگاه دیگری گرفته و انجام می‌دهند و سرانجام طلای آن را در بانکی مطمئن و در کشوری دیگر ذخیره می‌سازند.

آدام اسمیت در همین زمینه سخنی دارد که نقل آن به جا و مناسب به نظر می‌آید. او چنین می‌گوید:

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های سرمایه بین‌المللی بودن آن است که سرمایه را به حکم عقل سلیم باید از محدودیت‌های ملی و سیاسی آزاد کرد.

توماس جفرسون پیش‌بینی کرده بود که منافع و وفاداری‌های سرمایه‌داران از قلمرو ملی فراتر خواهد رفت و معتقد بود که تجار، کشوری برای خود ندارند. آنها هر جا که باشند پیوندی با آب و خاک ندارند، آنها فقط به یک چیز علاقه دارند و آن هم منبع عوایدشان است. پرزیدنت آیزنهاور در سال ۱۹۶۰ به این نکته اشاره نمود که:

سرمایه چیز عجیبی است، اصولاً هیچ ملیتی ندارد و به جایی می‌رود که بهتر به آن خدمت کنند.

در واقع این خاصیت سرمایه است که مایه وجود شرکت است و در جهت رشد طبیعی خود راه افزایش تصاعدی و سوددهی را دنبال می‌کند و صاحب سرمایه را با انگیزه منفعت‌طلبی به خدمت می‌گیرد و در حفظ و ازدیاد خود موجب می‌شود تا سرمایه‌های کوچک در یک جهت و با یک هدف مشترک در یکدیگر ادغام شده و تشکیلاتی را با قدرت بیشتری به نام شرکت به وجود آورد تا این سرمایه‌ها برای تحصیل بیشترین منافع ممکن در سراسر جهان و در زمینه‌های مختلف به کار گرفته شوند و به رشد طبیعی خود در محیط مناسب ادامه دهند. (۲۲)

امتیازات (مالکیت‌های) مخفی کاهش مالیات برای فراملی‌ها

شرکت‌های فراملی آمریکایی یا در مالکیت خارجی قاعداً باید نسبت به سودشان که در آمریکا به دست آورده‌اند مالیات بدهند به علاوه شرکت‌های آمریکایی و افراد نباید از اقدام خود به کوچ کردن حوزه فعالیت یا سرمایه ایشان به مناطق با نرخ مالیاتی کمتر برای فرار مالیاتی امتیاز بگیرند اما قوانین مالیاتی به‌طور تأسفباری موجب چنین دست‌آوردی نمی‌شود.

به‌طور نمونه آمار اداره مالیات نشان می‌دهد که شرکت‌های در مالکیت خارجی که در آمریکا فعالیت می‌کنند نوعاً مالیات بر درآمدی کمتر از شرکت‌های آمریکایی با فروش مشابه و درآمد مشابه می‌پردازند و همین راه فرارها که شرکت‌های خارجی استفاده می‌کنند توسط شرکت‌های فراملی متعلق به آمریکایی‌ها هم هست حتی بدتر آنکه به آن کمپانی‌های آمریکایی برای انتقال کارخانه و مشاغل خود به خارج از کشور پاداش هم داده می‌شود.

مشکل سیستم مالیاتی ما از شرکت‌های فراملی عمدتاً ناشی از رویکرد پیچیده و غیرعملی است که ما به کار می‌بریم تا تعیین‌کننده میزان درآمدهای جهانی شرکت‌هایی باشد که مربوط به فعالیت آمریکایی‌هاست و برای پرداخت مالیات آن، اداره مالیات باید به بررسی دقیق انتقال هر کالا و خدمات بین شرکت‌های داخلی و تأسیسات خارجی آنها بپردازد و اطمینان‌های لازم را کسب کند.

اما شرکت‌ها انگیزه بسیاری دارند که نشان دهند که تظاهرکننده تأسیسات آمریکایشان هزینه‌های بسیار دارند و درآمدهای بسیار کم نسبت به تأسیسات خارجی خود برای کالاها و

خدمات دارند (البته به خاطر مقاصد صرفاً مالیاتی) تا بدان وسیله درآمد قابل پرداخت مالیاتی خود را کاهش دهند. به کلامی دیگر شرکت‌ها تلاش دارند (قیمت‌های انتقالی) را به طریقی تنظیم کنند که درآمد خود را از آمریکا بیرون برده و مخارج قابل کاهش را به داخل آمریکا بیاورند.

اجازه بدهید یک شرکت آمریکایی که جمعاً ۱۰ میلیارد دلار فروش داشته است نصف آن چیزی که در آمریکا بوده و نصف آن چیزی که در آلمان، و ۸ میلیارد هزینه داشته است و باز نصف و نصف آن چیزی که واقعیت دارد. با ۱ میلیارد سود واقعی در آمریکا و نرخ مالیاتی ۳۵ درصد، بنابراین آن شرکت باید ۳۵۰ میلیون دلار مالیات بر درآمد بپردازد. حال فرض کنید که به منظور مسائل مالیاتی آن شرکت بتواند $\frac{5}{8}$ هزینه‌هایش را یعنی ۵ میلیارد را به آمریکا مربوط کند. اگر شما سرانگشتی جمع بزیند درخواست کنید یافت که یک پنی هم مالیات بر سود نخواهد داد اگرچه نظام مالیاتی ما قواعدی برای کاهش این نوع سوءاستفاده‌ها دارد این نوع سوءاستفاده در شرکت‌ها هنوز راه فرارهای بسیاری دارد.

اینجا یک نمونه واقعی است: در گزارش سالانه ۱۹۸۷ به صاحبان سهام شرکت IBM آمده بود که $\frac{1}{3}$ سود جهانی در تأسیسات آمریکائیش به دست آمده است. اما همین IBM در فرم مالیات بر درآمدش آن قدر هزینه‌های تحقیق و توسعه در آمریکا را بالا نوشت که گویا هیچ درآمدی در آمریکا نداشته این در حالی است که ۲۵ میلیارد دلار در آمریکا فروش داشته در نتیجه درآمد فدرال IBM برای ۱۹۸۷ تقریباً صفر بود.

اخیراً اینتل کورپ برنده پرونده‌ای در دادگاه مالیاتی شد که به آن اجازه می‌داد میلیونها دلار ناشی از فروش چیپ‌های کامپیوتری را به عنوان درآمد ژاپنی برای مالیات‌های آمریکایی جا بزند (و بنابراین از مالیات معاف شود)، گرچه یک قرارداد مالیاتی بین آمریکا و ژاپن مقرر می‌داشت که سودهای حاصل شده به عنوان سود آمریکایی باشد. و بنابراین از مالیات ژاپنی معاف می‌شد. بیشتر اوقات وضعیت چنین است که سودها تحت یا مشمول هیچ نوع مالیاتی در هیچ جا نمی‌شود.

راه فرار مالیاتی سابق که شرکت‌های فراملی استفاده می‌کردند با یک کاهش مالیاتی به

بسیاری از شرکت‌های دارویی و بنگاه‌های الکترونیکی اختصاص داده شده است که شعباتی در پرتریکو ایجاد کرده است. آنها مالکیت اموال ارزشمندتر خود را مانند Patent رموز تجاری و امثال آن را به تأسیسات پرتریکویی منتقل کرده‌اند و بعداً استدلال می‌کنند که سهم عظیمی از سود کلی آنها در پرتریکو به دست آمده است و لذا مشمول کاهش مالیات است. اصلاحات ۱۹۸۶ می‌خواست این شیوه را از بین ببرد اما سالانه ۳ میلیارد دلار هزینه لازم دارد. البته تشویق مشاغل در پرتریکو باید یک ایده خوبی باشد. (گرچه نه به قیمت از بین رفتن شغلی در سرزمین اصلی). تخمین زده می‌شود که بسیاری از مشاغل پرتریکویی سالی ۷۰ هزار دلار هر کدام هزینه داشته باشد زیرا از قانون کاهش مالیات بسیار بد سوءاستفاده شده است. (۲۳)

پنجم - آرا و عقاید نسبت به فراملی‌ها و عملکرد آنها

از نظر مارکسیست‌ها دولت ابزار قدرت اقتصادی مسلط بر جامعه است و از آنجایی که بنا به گفته معروف مارکس: «دولت کمیته اجرایی طبقه حاکم است». بنابراین استدلال اصولاً قابل تصور نیست که منافع شرکت‌های فراملی با منافع دولت برخورداری پیدا کند.

لنین سرمایه‌گذاری خارجی را از نشانه‌های بارز مرحله‌نهایی زوال سرمایه‌داری می‌دانست. اما اتفاقاً (بر خلاف نظر لنین) سرمایه‌گذاری خارجی درست در سال‌هایی به اوج شکوفایی خود رسید که مصادف با انهدام کمونیستی در سراسر تاریخ اروپا بود.

از سال ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۰ سرمایه‌گذاری خارجی با سرعتی معادل چهار برابر تولید و سه برابر تجارت جهانی رشد نموده است. در چند سال اخیر گرچه این روند بر اثر کودتای اقتصادی غرب، شتاب اولیه خود را از دست داده مع هذا هنوز سرمایه‌های خارجی به کشورهای سرازیر می‌شود که سال‌ها زیر سیطره نظام‌های کمونیستی، سوسیالیسم دولتی، حکومت‌های خودکامه و انزواطلب بوده‌اند؛ کشورهایی مانند کشورهای اروپای شرقی، آمریکای لاتین، چین و هند.

در حدود ربع قرن پیش، زمانی که فعالیت شرکت‌های فراملی در جهان توسعه یافت، بیم و نگرانی اقتصاددانان را فراگرفت. اینکه شرکت‌های فراملی هرچا که شرایط را مساعد می‌یافتند مستقر می‌شدند، سیاستمداران را دچار هیجان بی‌سابقه‌ای کرده بود. چنین به نظر می‌رسید که

این بنگاه‌ها پشتوانه اقتصاد، مقیاس و وسعت دامنه عملیات خود، سریع‌تر از مجموعه اقتصاد کشور میزبان رشد می‌کنند و دیری نخواهد گذشت که اقتصاد جهان را زیر سلطه خواهند کشید. اندیشه‌هایی از این دست که عمدتاً متأثر از افکار مارکس و لنین بود، سبب شد که در بسیاری از کشورها مردم از بنگاه‌های فراملی دچار وحشت و هراس گردند. برداشت عامه غالباً بر این باور استوار بود که این بنگاه‌های غول‌آسا، سلطه‌جو و بی‌وطن، با دولت‌های میزبان به رقابت بر خواهند خاست، طبقات فقیر کشور را استثمار خواهند کرد و به طور کلی سرنوشت کشورهای میزبان را در دست خواهند گرفت. (۲۴)

ویلی برانت گفته است: گردش یک طرفه و مستمر موجود یعنی فرار سرمایه‌های جهان سوم به کشورهای صنعتی به مثابه تزریق خون بیمار در بدن سالم و قوی است.

سرمایه در مسیر طبیعی یعنی رشد فزاینده حرکت می‌کند و بدون توجه به مرزهای جغرافیایی و ایدئولوژیکی به برنامه‌های آنها جهت می‌دهد و همین هم‌سویی و هماهنگی فراملی‌ها سیاست و چهارچوبه تجارت خارجی را در کشورهای غربی و به خصوص آمریکا طرح‌ریزی می‌نماید و یا به عبارتی دیگر، تجارت خارجی می‌تواند قوانین مغایر و مخالف سیاست فراملی‌ها داشته باشد.

بارانت و مولر در کتاب سیطره جهانی در این مورد اظهار نظر کرده‌اند:

«این گفته عامیانه و آشنا را هم مارکسیست‌ها قبول دارند و هم کاپیتالیست‌ها که منافع شرکت‌های فراملی آمریکایی و منافع دولت آمریکا در اصل یکی است.

از طرفی دیگر کاپیتالیست‌ها این حکم جزمی را قبول دارند که هرچه به نفع فراملی‌هاست به نفع ایالات متحده هم هست و بالعکس.

بدین ترتیب جای تعجب نخواهد بود که اگر بدانیم طبق قوانین مالیاتی آمریکا معافیت‌های مالیاتی موجود برای شرکت‌ها آمریکایی که در خارج فعالیت می‌نمایند عملاً معادل اعطای ۴

میلیارد دلار سوبسید در سال به آنان است.» (۲۵)(۲۶)

الف - سیاست‌های تمرکزی فراملی‌ها

«در چارچوب سیاست‌های تمرکزی، سازمان و روش‌ها طراحی می‌شود و مدیریت جهانی در این قالب به دنبال افزایش سود ترازنامه، هدف دیگری ندارد و با استفاده از تکنولوژی پیشرفته مدیران محلی اسیر، کنترل‌های از راه دور، احتیاجی به فکر کردن به این کار ندارند. تنها مانند دست و پا در جسم شرکت‌هایش کار کنند. تمامی تصمیمات به وسیله مغز گرفته و از مرکز دیکته می‌شود.»

ب - روابط فراملی‌ها با دولت‌های ذیربط: مبدأ و مقصد

روابط بین بنگاه‌های فراملی و دولت‌های ملی - کشور مبدأ و کشور میزبان - بسیار پیچیده است. این مناسبات در واقع مقابله قدرت سیاسی با قدرت‌های اقتصادی خارجی است. (۲۷)(۲۸) برخی بر آنند که توافق کامل و مطابق بین فراملی‌ها و حکومت کشورهای متبوع‌شان وجود داد. چنانکه فرانسوا پرو به خود حق می‌داد در استقلال ملت بنویسد که بنگاه جهانی، متفق بدیهی و حتمی حکومت کشور خود می‌باشد.

قضیه مشهور «آی.تی.تی» در شیلی که این بنگاه پذیرفت به عنوان جانشین حکومت آمریکا در «بی‌ثبات ساختن» حکومت آینده به کار رود، مصداق همین مدعاست. (۲۹) بعضی کشورها خواهان تشویق و رشد فراملی‌ها هستند. در جریان سال‌های اخیر، کشورهای اروپایی به منظور تشکیل گروه‌های نیرومند بین‌المللی در برابر فراملی‌های عظیم آمریکایی و ژاپن از همین سیاست پیروی کرده‌اند. روی هم رفته کشورها می‌توانند به توسعه فعالیت‌های فراملی خود در خارج مبادرت ورزند تا جریان‌های مبادلاتی بین‌المللی ایجاد نمایند، بازارها را حفظ نموده یا بازارهای جدیدی به دست آورند. (۳۰).

با این همه فراملی‌ها ممکن نیست با دولت‌های متبوع خود در تعارض منافع باشند. به عنوان مثال، حکومت آمریکا می‌تواند قراردادها و مصالحات به عمل آمده حتی به وسیله مؤسسات یا شعب خارجی شرکت‌های مزبور را تحریم نماید، در حالی که این سازش‌ها منبع خطر برای بنگاه‌های مادر هستند.

باید اعتراف کرد که فراملی‌ها از هر انسانی باهوش‌تر، متخصص‌تر، مجرب‌تر و تواناترند. ارگان‌های یک شرکت جهانی، عیناً همانند اعضای بدن یک انسان باید گفت کدام وظیفه مخصوص را بر عهده دارند، مغز برای اندیشه و تصمیم‌گیری است برای اجرا، چشم برای جهان‌بینی و سیستم‌های مدرن مخابراتی و اطلاعاتی برای گفتن و شنیدن.

بدین ترتیب کلیه تصمیمات از مغز به اعضا صادر می‌شود و آنها مجری مطلق هستند و به منظور بهترین تصمیم‌گیری لازم است هرچه بیشتر اطلاعات و سوابق متمرکز گردد و تمامی دستگاه‌های اطلاعاتی و مخابراتی به مرکز تصمیم‌گیری بیشترین خدمات را ارائه نمایند تا در مرکز شرکت مجرب‌ترین و متخصص‌ترین مغزهای مدیریت مسائل و موضوعات را از جنبه‌های اقتصادی، حقوقی، اداری، فنی و بازرگانی مورد بررسی قرار داده و مناسب‌ترین برنامه‌ها را تنظیم کنند.

مدیریت

تمام پست‌های کلیدی و مشاغل مهم مدیریت در شرکت اصلی در اشغال اتباع کشوری است که شرکت تابع آن است. در عملیات خارجی هم کارهای عمده در دست اتباع همان کشور است. مهم‌ترین وظیفه یک مدیر جهانی در درجه اول حفظ و افزایش سرمایه‌گذاری تحت مسئولیت او می‌باشد. به منظور حفظ سرمایه‌گذاری ناچار بایستی به امنیت و ثبات سیاسی و اقتصادی توجه دقیق و دائمی داشته باشد و برای ازدیاد سرمایه‌گذاری چاره‌ای ندارد جز اینکه تمام کوشش و تلاش خود را در دو جهت به کار اندازد.

۱- حفظ و رقابت در بازار آزاد و تلاش در افزایش سهمیه بازار.

۲- اقدام به بازسازی‌های مستمر به منظور تقریب هزینه‌ها

حل این مشکلات فوق‌العاده تنها از انسان‌های فوق‌العاده ساخته است که متقابلاً راز موفقیت در این گونه فعالیت‌ها از حقوق و مزایا و پاداش‌های سرسام‌آوری نیز برخوردارند و کلاً جمع حقوق و مزایای ناویژه مدیرکل شرکت بالغ بر ۵,۱۷۲,۰۰۰ دلار رسید و یا جمع حقوق و مزایای ناخالصی میشل ری ایزز در شرکت والت دیسنی بیش از ۶,۷۳۲,۰۰۰ دلار و یا جان

ولش رئیس جنرال الکتریک ۴،۱۷۲،۰۰۰ دلار بوده است. مدیران جهانی تنها در مقابل سهامداران احساس مسئولیت می‌کنند و ناچار نسبت به آنها صادق وفادارند هرچند که درخت مشکلات روزافزون آنها در عمق جان و پاداش قلب و روح و اعصاب آنها ریشه دوانیده و از هستی وجود آنها تغذیه می‌کند. دلایل اصلی مشکلات عمدتاً از رقابت‌های جهانی و کم شدن نفوذ اجتماعی فراملی ناشی می‌شود. (۳۱)(۳۲)

نیروی انسانی (دستمزد)

چنانچه ارزانی و فراوانی و بی‌حمایتی نیروی کار جهان سوم به علت کارایی کمتر از نیروی کار کشورهای صنعتی بود، هیچ‌گاه این نیروی کار به وسیله فراملی‌ها مورد بهره‌برداری قرار نمی‌گرفت.

در زندگی اقتصادی و اجتماعی جوامع صنعتی، تأثیر اشخاص حقوقی بیش از اشخاص حقیقی است و به همین جهت به تدریج از شخصیت انسانی کاسته شده و بر اهمیت شرکت افزوده می‌شود.

ژاک مزون روژ، یکی از مدیران سابق آی.بی.ام می‌گوید: از نظر تجاری کشوری را از کشورهای دیگری جدا می‌کنند خطوط فرضی هستند مانند خط استوا، اینها چیزی نیستند جز علامت‌گذاری مصلحتی که مردمان را به اعتبار قومیت، زبان و هویت فرهنگی از یکدیگر جدا می‌کنند. این مرزها نیازمندی‌های تجاری و روندهای مصرفی را معلوم نمی‌کند. همین که مدیریت شرکت این اقتصاد جهانی را بفهمد و قبول کند، دیدش نسبت به بازار و برنامه‌ریزی فراگسترده می‌شود، دیگر به دنیای ماوراء وطن خویش به عنوان یک سلسله مشتریان جدا از هم و بازارهای بالقوه محصولات خود نگاه نمی‌کند بلکه آن را به صورت شاخه‌ای از بازار واحد در نظر می‌گیرند. وی در همین زمینه ادامه می‌دهد:

شرکت‌های فراملی بهره‌برداری از منابع و نیازها را با حداکثر و حداقل ضایعات میسر می‌سازد. برای شرکت‌های فراملی تمامی جهان یک فروشگاه بزرگ تلقی می‌گردد که مشتریان این فروشگاه بزرگ جهانی از نظر ملیت، نژاد، رنگ و فرهنگ ملی با یکدیگر فرقی نداشته و

تماماً در یک ردیف قرار دارند. (۳۳)

لسربرون می‌نویسد: طی چند قرن گذشته جهان به تعدادی از دولت‌های ملی، مستقل و مقتدر تقسیم شد. با پدیدار شدن صدها شرکت فراملی یا شرکت‌های جهانی، این جهان سازمان یافته از واحدهای سیاسی مستقل و جدا از هم، اینک زیر پوشش شبکه‌ای از نهادهای اقتصادی (فراملی) قرار گرفته است.

ریچارد بارنت و رونالد مولر در کتاب سیطره جهانی گفته‌اند: در عرصه تجارت، دولتمردان شرکت‌ها در پاسخ به آنهایی که در مورد اقتدار آنها سوال می‌کنند می‌گویند، (آنها هم مانند پاپ هیچ قشونی تحت فرمانده ندارند) منشأ این قدرت خارق‌العاده را در جای دیگری باید جستجو کرد یعنی قدرت دگرگونی کردن اقتصاد سیاسی دنیا و همراه آن دگرگون ساختن نقش تاریخی دولت ملی. این قدرتی است که از لوله تفنگ بیرون نمی‌آید بلکه از کنترل وسایل تولید ثروت در سراسر گیتی ناشی می‌شود.

ششم - ابزار فراملی‌ها برای استیلا در سراسر جهان

علل گسترش شرکت‌های فراملی تنها در قدرت مالی آنها خلاصه نشده، آنها برای جهانی کردن سلطه خود تمامی عوامل و وسایل را بدون چون و چرا در اختیار دارند. اقتدار مالی ناشی از ثروت افسانه‌ای آنها مایه نگرانی است. برای مثال اگر فروش سالیانه شرکت‌ها را با تولید ناخالص ملی کشورها در سال ۱۹۷۳ مقایسه کنیم، می‌بینیم شرکت جنرال موتور از سوئیس، پاکستان و آفریقای جنوبی بزرگتر است.

رویال داچ شل بزرگتر از ایران و ونزوئلا و ترکیه است و شرکت لاستیک‌سازی گودیر بزرگتر از عربستان سعودی است. نرخ متوسط رشد اکثر این شرکت‌های فراملی موفق نیز ۲ تا ۳ برابر نرخ متوسط پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی جهان است. تعداد نفتکش‌های شرکت آکسون در سال ۱۹۷۳ به تنهای ۵۰ درصد بیشتر از تعداد نفتکش‌های شوروی بود. (۳۴)

الف - نظارت فراملی و دولتمردان کشورهای متبوع

سلسله تحقیقاتی که در سراسر جهان درباره شرکت‌های فراملی جریان دارد، همه گواه بیم و نگرانی فزاینده‌ایست که برای سیاستمداران پیش آمده است. اینان از آن بیمناکند که در دنیای بدون مرز و تحت سیطره شرکت‌های فراملی، اختیار حکومت از دستشان خارج شود. دیوید راکفلر در باشگاه اقتصادی دیترویت به نکته‌ای اشاره کرد که بانکداران را تکان داد. او گفت از هر ۵ دانشجوی آمریکا، ۳ نفرشان معتقدند که شرکت‌های بزرگ فراملی زمام امور حکومت را از دست کنگره و هیأت دولت گرفته‌اند.

بررسی دیگری که به وسیله دانشگاه میشیگان صورت گرفته است نتیجه‌گیری راکفلر را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که ۵۹٪ مردم آمریکا معتقدند حکومت آمریکا در دست چند گروه تجاری بزرگ است که فقط به فکر منافع خودشان هستند.

هیواشتن مطالع‌های روی تأثیر شرکت‌های فراملی بر دولت محلی انجام داده و در گزارشش می‌نویسد: تنها سؤال یا حتی اساسی‌ترین مسئله این نیست که آیا شرکت‌های فراملی می‌توانند قوانین و مقررات داخلی کشورها را با حيله‌گری زیر پا بگذارند یا خیر، بلکه مسئله این است که کل چهارچوب تفکر و عمل بر اساس مفهوم دولت‌های ملی دارای حاکمیت مقتدر شکل گرفته است. در حالی که شرکت‌های فراملی این مفهوم را بی‌اعتبار ساخته‌اند. مدیران فراملی حکومت ملی را در جهان بینی مناسب با قرن نوزدهم می‌دانند.

جرج بال معتقد است: دولت ملی متأسفانه یک ایده بسیار کهنه و از سکه افتاده است که یا دنیای پیچیده امروزی هیچ سازگاری ندارد و شرکت بین‌المللی در برنامه‌ریزی و عمل به مراتب پیشروتر از اندیشه‌های سیاسی دنیاست. (۳۵)(۳۶)

ب - شرکت‌های فراملی با توسعه پایدار ناسازگارند

همین آقای جرج بال نظر داده است: «من از سازمان ملل می‌خواهم تا موضوع توسعه پایدار را جدی گرفته و به رسمیت شناخته و در روال کاری قرار بگیرد که شرکت‌های فراملی و توسعه پایدار ناسازگارند. منظور من مخالفت با شرکت‌ها نیست بلکه صرفاً امری وصفی است که

نشان‌دهندهٔ موانع کلانی است که برای تغییر وجود دارد و که مبتلاً به چیزی شده است که به آن اقتصاد می‌گوییم.

۱- موضوع کنفرانس سران در دنور را مشاهده کنیم که اخیراً به پایان رسید که پای دولت آمریکا به اقداماتی کشیده شده بود که ملازم با نهاد و تغییر شرایط متحول آب و هوایی جهانی بود. همین موضوع را به تبلیغی سه صفحه‌ای میزگرد تجاری که در روزنامه وال‌استریت در ۹ ژوئن اشاره کنیم که توسط رهبران بزرگترین شرکت‌های آمریکایی به امضاء رسیده بود و آنان مضر بودند بر آن چیزی که رئیس‌جمهور (رئیس جلسه) در دنور گفته بود. واقعاً این یک اتفاق صرف بود که تمرکز معمولی شرکت موبیل در صفحه اظهار نظرات نیویورک تایمز ظاهر شده بود که همچنین از آمریکا می‌خواست که در خصوص بحث‌های مربوط به تغییر آب و هوا کوتاه بیاید که در صفحه A8 این روزنامه ظاهر شده بود و در کنار مقاله‌ای بود که در خصوص نشست سران در همین روز مطرح شده بود.

۲- مثلاً به درخواست موبیل در همین اعلامیه تبلیغاتی برای بهبود انتقال تکنولوژی و ماهیت عمومی آن توجه کنیم ولی از آنها پرسیم که موضع آنها در واشنگتن نسبت به قوانینی که مانع انتقال تکنولوژی‌های پیشرفته می‌شود چیست.

۳- یا مشاهده کنید یافته‌های گزارش توسعه انسانی سازمان ملل را که برای ریشه‌کن کردن فقر ما نیازمند قدرت بخشی افراد، خانواده‌ها و جوامعی هستیم که تا سیطرهٔ بیشتری در زندگی شخصی و منابع خود بدست آورند. موقعی که ملت‌ها اعم از کوچک و بزرگ، صنعتی و در حال صنعتی شدن نمی‌توانند بر سرنوشت خود حاکم شوند چون شرکت‌های فراملی خواهان کارگر ارزانتر در بازارهای بزرگتر برای فروش هر آن چیزی که در اختیار دارند هستند ولی نه آن چیزی که مردم نیاز دارند و نه آن چیزی که جوامع، خانواده‌ها و افراد می‌توانند انجام دهند. آیا توافق فراملی بر روی سرمایه‌گذاری که به طور محرمانه مورد مذاکره‌ی ملت‌های صنعتی در OECD قرار گرفت می‌تواند به سیطره‌ای بومی کمک کند یا واقعاً این درست است که به آنها ابتکارات شرکت‌های فراملی نام بدهیم؟ مشکل این است که کسب و کار، کسب و کار است (the Business is Business)، نه توسعه پایدار. این وضعیت به رغم آن چیزی است که در زبان

Monsanto Dow و دیگران با ابهام زیاد توسعه پایدار انجام می‌دهد و در خور مواردی است که بخش بیشتر جامعه به آن حساس است. بله بیزینس می‌تواند بیش از پیش به حساسیت‌های محیطی جواب دهد برای اینکه به نفعشان هست چنین کنند زیرا اسراف یک هزینه است و کاهش اسراف به سود می‌انجامد.»

پ- روابط فراملی با جهان سوم

روی هم رفته روابط شرکت‌های جهانی با کشورهای جهان سوم منحصراً با انگیزه تحصیل سود بیشتر پی‌ریزی شده است و سود بیشتر تنها از دو طریق زیر به دست می‌آید:

۱- تولید هرچه ارزان‌تر در سطح جهانی

۲- فروش هرچه گران‌تر در سطح جهانی

به منظور نیل به تولید ارزان‌تر و بیشتر، عمدتاً بایستی سیاست اقتصادی کمپانی بر محور دو

عامل اصلی زیر دور بزنند:

۱- استفاده از نیروی انسانی آسان و دستمزد ارزان

۲- خرید مواد اولیه و فراوان و ارزان

بارنت و مولر در کتاب قدرت شرکت‌های فراملی در مورد استفاده از نیروی کار بین‌الملل

می‌گویند:

مدیران جهانی با ایجاد کارخانه جهانی در ماهیت کار در سراسر دنیا تغییرات بنیادی پدید

آورده‌اند. یعنی با بین‌المللی کردن تولید حقوق بگیری جهان را باب کرده‌اند.

شرکت‌های فراملی آمریکایی در سال ۱۹۶۶ بیش از ۴/۳۲۶/۳۲۱ نفر کارگر در خارج از

آمریکا داشته‌اند که این رقم بیش از ۳۰٪ کل حقوق بگیران این شرکت‌ها در آن تاریخ بوده است و

اکنون با انتقال کارگاه‌ها و کارخانجات به کشورهای جهان سوم اگر دقیقاً مورد تجزیه و تحلیل

بررسی قرار گیرد ملاحظه می‌شود که تنها یک هدف به طور صادقانه و صمیمانه دنبال می‌شود و

آن سود بیشتری برای کمپانی بوده است. اصولاً انتقال کارخانه از کشور متبوع (که معمولاً

آمریکا، اروپای غربی یا ژاپن است) به منظورهای زیر انجام می‌شود:

- ۱- فرار از پرداخت دستمزدگران.
 - ۲- فرار از پرداخت مزایای مختلف کارکنان از قبیل بازنشستگی و پس‌انداز و فوق‌العاده‌های مختلف دیگر از قبیل بیمه‌های اجتماعی و سایر انواع بیمه‌های کار و سایر هزینه‌های رفاهی.
 - ۳- صرفه‌جویی در هزینه حمل مواد اولیه تا کارخانه و از کارخانه تا بازار مصرف.
 - ۴- فرار از قوانین و مقررات مربوط به حمایت کارگران و سایر سندیکا‌های کارگری.
 - ۵- فرار از قوانین و مقررات مربوط به حفظ محیط زیست.
 - ۶- فرار از قوانین و مقررات مالیاتی و پرداخت مالیات.
 - ۷- ده‌ها موارد دیگر که ممکن است در جریان فعالیت‌های روزانه شرکت‌ها به وجود آید و با قوانین و مقررات کشور متبوع یا منافع ملی مغایرت داشته باشد و به ناچار سودکمپانی را در معرض خطر کاهش قرار دهد.
- استقرار شرکت در کشور دیگر که با وعده‌های ایجاد کار و اشتغال، سرمایه‌گذاری، انتقال تکنولوژی، ایجاد صنعتی مادر و استراتژیک و از این قبیل در زیر پوشش قوانین و مقررات خاص کشور میزبان انجام می‌شود در راستای هدف اصلی که همان سود بیشتر برای کمپانی است صورت می‌گیرد.
- سرمایه‌گذار میهمان (فراملی) از مزایای زیر برخوردار است:
- ۱- خرید مواد اولیه ارزان و دسترسی به منابع اولیه
 - ۲- پرداخت و دستمزد اولیه
 - ۳- دسترسی به نیروی انسانی ارزان‌تر و بیشتر، صرفه‌جویی در پرداخت مزایا و فوق‌العاده‌ها
 - ۴- در صورت امکان استفاده از انرژی ارزان‌تر
 - ۵- برخورداری (در صورت لازم سوءاستفاده) از قوانین کشور میزبان تحت عنوان (حمایت از سرمایه‌گذاری‌های خارجی) و در نتیجه فرار از پرداخت مالیات و سایر حقوق و عوارض محلی و نادیده گرفتن قوانین مربوط به حفاظت محیط است. (۳۷)

ت - نیرنگ فراملی‌ها نسبت به انتقال تکنولوژی

نبوغ شرکت‌های بزرگ (فراملی‌ها) در اختراع نیست بلکه در تکمیل و به بازار عرضه نمودن اندیشه‌های ابتکاری مغزهایی است که اغلب از کشورهای جهان سوم ربوده‌اند. آنها نه تنها تکنولوژی خود را به کشور میزبان منتقل نمی‌کنند بلکه مغزها را نیز می‌ربایند.

سرعت زاینده انقلاب تکنولوژی و نوآوری‌های روزافزون در حدی است که اکنون هر لحظه چندین اختراع و نوآوری‌های مفید یا غیرمفید به جامعه بشری عرضه می‌گردد. قبلاً چنین نبود. اگر اختراعی می‌شد سال‌ها طول می‌کشید تا مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

۱۱۲ سال برای عکاسی (۱۷۲۷-۱۸۳۹)

۵۶ سال برای تلفن (۱۸۲۰-۱۸۷۶)

۳۵ سال برای رادیو (۱۸۶۷-۱۹۰۲)

۱۵ سال برای رادار (۱۹۲۵-۱۹۴۰) (۳۸)

۱۲ سال برای تلویزیون (۱۹۲۲-۱۹۳۴)

پی‌یر روسو در کتاب خود تاریخ صنایع اختراعات در این زمینه می‌نویسد: ۶۰۰ هزار سال طول کشید تا ابزار سنگی به وسیله بشر ساخته شد.

۱۰ هزار سال برای ایجاد صنایع دستی زمان صرف شد.

۲ هزار سال برای تبدیل صنایع دستی به صنایع ماشینی و بقیه اختراعات از موتورهای انفجاری، اتومبیل، هواپیما، سینما، تلویزیون، موشک دوربرد تا مغز الکتریکی اتمی و اعمار مصنوعی تنها ۵۰ سال یا به عبارتی دیگر، اگر فروردین را دوران استفاده از سنگ چخماق (آتش‌زنه) به حساب آوریم، نه ماه و نیم (تا پانزده دی ماه) که دوران آتش و فلز آغاز شد طول کشید. در حالی که این دوره ۲ ماه و نیم (تا ۲۰ اسفند) دوام آورد. و در ساعت ۲۳ و ۲۰ دقیقه دوره ماشین بخار ساعت ۲۳ و ۴۵ دقیقه و ۳۵ ثانیه انرژی هسته‌ای و تنها ۳ ثانیه بعد به دوران الکترونیک رسید.

طی یک صدسال گذشته، هر سه جنبه تغییرات تکنولوژیک یعنی سرعت اختراع، فاصله زمانی بین اختراع و اولین کاربرد و جایگزینی تکنولوژی‌های قدیم و انتشار نوآوری‌های جدید

سریع‌تر شده است. (۳۹)

ث - فراملی‌ها - انتقال تکنولوژی

اختراعات زائیده نیازهای بشری است: نیازهای جنگی، رفاهی، اجتماعی، فرهنگی، بهداشتی، درمان طبی، اقتصادی، محیطی و سایر اختراعات بشری و دانش کاربرد این اختراعات و نوآوری‌ها و اکتشافات در زندگی و صنعت و کشاورزی و سایر زمینه‌ها همان تکنولوژی است. سرعت روز افزون و نوآوری‌ها همراه با تکنولوژی‌های پیشرفته جهان را کوچک و قطار ماشین‌ها را به نحوی به یکدیگر اتصال داده که جداکردن یکی از بقیه غیرممکن و متوقف نمودن یکی از آنها به منزله توقف تمامی آنهاست و از طرفی همین سرعت روزافزون قطار الکترونیکی تکنولوژیکی موجب شده است تا بیشتر کشورهای جهان سوم از آن جا بمانند و عقب بیفتند که بدون تردید فاصله، هر لحظه بیشتر و بیشتر می‌شود. به هر حال عبور از تونل زمان برای رسیدن به آینده در پیش است و برای جهان سومی‌هایی که سوار قطار نیستند طبعاً این تونل تاریک‌تر و هراس‌انگیزتر خواهد شد. اگر فرصتی دست داد تا سوار قطار شوید گروه لوکوموتورانسان را می‌شناسید آنها همان غول‌های جهانی هستند تعجب نکنید. تکنولوژی و نوآوری در دست آنهاست و بشریت بی‌چون و چرا در این قطار در حرکت است و اسیر. (۴۰)

اگرچه نوآوری‌ها و ابتکارات و اختراعات حاصل پرداخت مخارج بسیار و صرف وقت عالی‌ترین و مجرب‌ترین کارشناسان فن می‌باشد و برای کمپانی‌ها به رایگان به دست نمی‌آید، ولی جنبه‌های بازار و تجارت و سودآوری بسیاری از این ابتکارات و نوآوری‌ها بیش از خدمت به جوامع بشری است و از طرفی دیگر، چه بهایی را بایستی کشورهای جهان سوم برای انتقال تکنولوژی این‌گونه صنایع و نوآوری‌ها به کمپانی‌ها می‌پردازند؟

به منظور هرچه گرانتر فروختن تکنولوژی به کشورهای ثروتمند در حال توسعه جهان سوم، دیپلوماسی کمپانی‌ها بر اساس همان سیاست اصلی فوق شکل می‌گیرد یعنی: عدم انتقال تکنولوژی‌هایی که در نهایت موجب کاهش سهمیه بازار محصولات کمپانی‌ها گردد. بدین جهت مشاغل کلیدی در قراردادهای مشارکت و با سرمایه‌گذاری در کشورهای جهان سوم به وسیله

کارشناسان و مدیران سیاسی کمپانی اجرا و اداره می‌شود و از ابتدای پروژه و شروع بهره‌برداری عالماً و عامداً فرصت‌های آموزشی از دست می‌رود از جمله دولت میزبان و نمایندگان کمپانی‌ها به این نتیجه می‌رسند که برای ارزان‌تر و سریع‌تر تمام شدن طرح به نفع طرفین است که کار تکمیلی طرح به علت صرف وقت متخصصان برای آموزش نیروی انسانی به دست میزبان به تعویق نیفتد، آموزش در فرصت مناسب بعداً انجام می‌شود؟ ناچار پس از راه‌اندازی کارخانه نیز تمام مشاغل به وسیله همان کارشناسان اداره می‌شود به خصوص اگر کشور میزبان بر اثر بی‌توجهی به انتقال تکنولوژی سیاست دراز مدتی را با پشتکار جهت آموزش کادر خود دنبال نماید و نیروی متخصص خود را بدون انگیزه و بی‌حمایت رها سازد.

پس از چند سال بهره‌برداری از طرح چنانچه وابستگی به تکنوکرات‌ها کارشناسان و مدیران جهانی با تلاش و فداکاری پرسنل متخصص کشور میزبان به پایان رسد، وابستگی صنعت به کمپانی قطع شده زیرا وسایل و قطعات یدکی و یا برخی مواد اولیه اصلی تولید منحصرأً بایستی به قیمت‌های سرسام‌آور به عنوان لوازم و قطعات یدکی با مشخصات فنی ویژه از همان کشور سازنده و کمپانی سازنده وارد گردند.

بدین ترتیب یک کمپانی طی چند سال فعالیت در یک کارخانه از فن حق لیسانس طراحی تا مهندسی و ساخت کارخانه و دستمزد کارگران و پیمانکاران اجرایی و حقوق‌های گزاف کارشناسان و مدیران خود و فروش قطعات یدکی تنها، یک کشور چند برابر قیمت تمام شده برای خود کمپانی سود دریافت می‌نماید. (۴۱)

ج- فراملی‌ها و عدم انتقال تکنولوژی به جهان سوم

بررسی پروژه‌های مختلف موفق و ناموفق در سراسر کشورهای جهان سوم در زمینه‌های مختلف مانند فولاد، پتروشیمی، الکترونیک و نیروگاه‌های هسته‌ای گرفته تا بودجه‌نوسازی و عمران نشان می‌دهد که پول به تنهایی انتقال‌دهنده صنعت و تکنولوژی نیست و عوامل مهم و اصلی دیگری نیز برای حل این مشکل لازم است. ولی پروژه‌های ناکام در سراسر کشورهای جهان سوم همان طرح‌ها و تکنولوژی‌های کلیدی هستند که راه‌اندازی آنها، از خروج قابل

ملاحظه‌ای ارز در سال جلوگیری می‌نماید و با تکنولوژی‌های پیشرفته‌ای مانند بعضی صنایع الکترونیکی که ارزش افزوده نسبت به موادخام و سایر عوامل هزینه درصد بیشتری از بهای تمام شده محصول را تشکیل می‌دهد و در نتیجه به تخصص‌های عالی و تحقیقات و پژوهش‌های دائمی و وسیعی نیاز دارد که این موضوع بهانه خوبی به جوامع صنعتی می‌دهد تا این‌گونه پروژه‌ها را برای کشورهای در حال توسعه، بلندپروازانه و یا جاه‌طلبانه بخوانند و در زیر این پوشش هدف اصلی خود را که جلوگیری از تبدیل یک بازار صرف به یک رقیب در تولیدات است پنهان نگاه دارند.

در اجرای این سیاست فراملی‌ها آگاهی کافی دارند که خرید ماشین‌آلات و کارخانجات و انتقال صنایع به دورن مرکز کشورهای جهان سوم به معنای انتقال تکنولوژی نیست. بدین جهت فروش صنایع از مد افتاده و از بازار خارج شده از صنایع جنبی همراه با انتقال تکنولوژی مربوطه بدون اشکال انجام می‌گیرد و یا اینکه زمانی صنعت تکنولوژی به کشوری فروخته می‌شود که دیگر عاری از منابع و مواد اولیه باشند.

پویایی تکنولوژی نتیجه تحقیقات است و کلید توسعه اقتصادی همانا تکنولوژی است. پس لازمه توسعه اقتصادی استقرار سیستم تحقیقاتی است که آموزش و انتقال تکنولوژی را فراهم می‌آورد.

فراملی‌ها تنها تکنولوژی‌های غیراقتصادی و از رده خارج شده را به کشورهای در حال توسعه منتقل می‌کنند. ارزش و اهمیت تکنولوژی از آزادی - استقلال و سایر حقوق حقه کمتر نیست. به شهادت تاریخ این ارزش‌ها گرفتنی و آموختنی هستند نه دادنی. (۴۲)

«ریموند ورنون» استاد دانشگاه هاروارد، در کتاب خود تحت عنوان «طوفان چندملیتی‌ها» در سال ۱۹۷۷ منتشر گردید می‌گوید: «... شرکت‌های چندملیتی تجسم عینی تمام نابسامانی‌های موجود در جامعه مدرن صنعتی تلقی می‌شوند.» دانشمند دیگری به نام «هاروارد پرل موتر» استاد دانشکده مدیریت «وارتون» فیلادلفیا، در اوائل دهه ۱۹۷۰، پیش‌بینی کرده بود که تا سال ۱۹۸۵ در حدود ۸۰ درصد از دارایی‌های مولد جهان غیرکمونویست در دست فقط ۳۰۰-۲۰۰ شرکت بزرگ متمرکز می‌شود و این شرکت‌ها زمام اقتصاد جهان را در دست می‌گیرند.

در شرایط کنونی پیشگویی‌های مذکور تحقق نیافته است حتی برخلاف نظریه «یرنول» بنگاه‌های چندملیتی را تجسم نوگرایی، بهره‌وری و رفاه می‌پندارند. این تغییر عقیده افراطی، به دولت‌ها نیز سرایت کرده و بسیاری از کشورهای در حال توسعه، برای جلب همکاری چندملیتی‌ها سخت به تلاش افتاده‌اند.

سازمان ملل که سال‌ها وقت خود را برای تدوین مقررات به منظور مهار کردن این شرکت‌ها صرف کرده بود، امروزه کشورها را راهنمایی می‌نماید که چگونه شرکت‌های فراملی را به دام اندازند و به چه ترتیب از منابع آنها در جهت اهداف رشد اقتصادی خود بهره‌برداری کنند. رهنمودهای انکتاد و کشورهای در حال توسعه شاهدهی برای موضوع است.^۱

چ - خطر فراملی‌ها نسبت به حمایت کشور میزبان

از زمان استعمار بسیاری از شرکت‌های فراملی را عامل اجرای مقاصد سیاسی قدرت‌های استعمارگر تلقی می‌کردند. ولی در دوران پس از استعمار نیز هنگامی که در سال ۱۹۷۱، معروف‌ترین کتاب ریموند ورنون به نام «استقلال در معرض خطر» منتشر شد، غالباً شرکت‌های فراملی را خطری برای استقلال کشورهای میزبان می‌دانستند. اما امروزه این نظر تغییر یافته اما نه بدان مفهوم که خطر برطرف گردیده بلکه برعکس از جهاتی نیز تشدید شده، منتها وضع و ماهیت خطر عوض شده است. اکنون این موضوع روشن شده که شرکت‌های فراملی تنها بخش کوچکی از یک نیروی به مراتب فراگیرتر و قوی‌تری هستند که با ادغام اقتصاد جهان و حتی سیاست آن مبنای حاکمیت کشورها را متزلزل می‌نماید. شکی نیست که شرکت‌های فراملی در شرایط کنونی نیز دولت‌ها را با انواع مسائل مواجه می‌سازند ولی در هر حال آنها امواج فرعی از جریان ثروت اصلی هستند که از جای دیگر سرچشمه می‌گیرند. (۴۳)

نتیجه: فراملی‌ها، تکنولوژی و جهانی شدن

جهانی شدن یک وضعیت یا یک پدیده نوظهور نیست، بلکه روندی است که می‌تواند برای مدتی بسیار طولانی جریان داشته باشد.

در طول تاریخ بشر، قدرت‌هایی بوده‌اند که انگیزه جهانگشایی داشته و در جهت تحقق آن تلاش ورزیدند که از آن جمله ایران باستان، یونان و رم قدیم قدرت‌هایی از این دست بوده‌اند و اصطلاح «همه راه‌ها به رم ختم می‌شود» بیانگر این مدعاست. اشاعه مسیحیت در قلمرو امپراتوری رم موجب شد که قلمرو جغرافیایی به دیانت مسیح درآید.

مسیحیت جنبه جهانی دارد و «کاتولیک» در اصل لغت به معنای جهان و عالم آمده است. تلاش در جهت استقرار مسیحیت به جایی نرسیده اما البته همچون یک هدف آرمانی، همچنان در کوشش بوده است.

اسلام نیز که دینی دعوتی است دیدگاه جهانی داشته و دارد. خواسته و می‌خواهد که از انسان‌های موجود در کره زمین یک امت به هم پیوسته و واحد بشری فراهم آورد، یعنی کشوری به عرض و طول جغرافیایی کره زمین و دولتی به شعاع فعالیت و صلاحیت همه انسان‌ها و سرزمین‌ها.

مسلمانان در تحقق اهداف دیرپای و دراز آهنگ خویش بسی به افتخارات دست یافته و در قصیده معروف «ادیب الممالک فراهانی» این چنین وصف شده است:

مائیم که از پادشهان باج گرفتیم	ز آن پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم
دیهم و سریر از گهر و تاج گرفتیم	اموال و ذخائرشان تاراج گرفتیم
وز پیکرشان دیبه و دیباج گرفتیم	مائیم که از دریا امواج گرفتیم

و اندیشه نکردیم ز توفان و ز طیار

در چین و ختن ولوله از هیبت ما بود	در مصر و عدن غلغله از شوکت ما بود
در اندلی و روم عیان قدرت ما بود	غرناطه و اشبیلیه در طاعت ما بود
صقیله نهان در کنف رایت ما بود	فرمان همایون قضا آیت ما بود

جاری به زمین و فلک و ثابت و سیار

خاک عرب از مشرق اقتضا گذرانندیم و ز ناحیه غرب به افریقیه رانندیم
 دریای شمالی را بر شرق نشانندیم وز بحر جنوبی به فلک گرد فشانندیم
 هند از کف هند و ختن از ترک ستانندیم مائیم که از خاک بر افلاک رسانندیم

نام هنر و رسم کرم را به سزاوار

پس از تجزیه قلمرو و اقتدار مسلمانان نوبت به امپراتوری صحرائوردان «مغولان» به رهبری «چنگیزخان» می‌رسید که پیروانش معتقد بودند که در آسمان یک خدا و در زمین هم یک خان مغول «چنگیزخان» وجود دارد!

پس از تلاش مغولان نوبت به ظهور امپراتوری عثمانی می‌رسد که قریب به سه قرن بزرگترین و یکتا قدرت عالم شمرده می‌شد و حدود و قلمرو آن در سه قاره اروپا، آسیا و افریقا گسترده شده بود.

از آن پس نوبت به امپراتوری‌های استعماری اروپائیان فرا می‌رسد که وصف آن بسی آموزنده و دانستن آن شایسته می‌نماید که در عصر جدید سیادت عالمگیر اروپا نامیده شد. کشورهای غربی کشورهای بزرگ اروپایی شناخته شده بودند.

انگلستان لاف می‌زد که «اقطار مختلف عالم به طیب خاطر خراج‌گذار مایند، دشت‌های آمریکای شمالی و روسیه مزارع غله ماست، شیکاگو و ادسا انبارهای غله ما، کانادا و اراضی بالتیک بیشه‌های ماست، در استرالیا گوسفندهای ما می‌چرند و در آمریکای جنوبی گله‌های گاوان ماست، از پرو نقره و از کالیفرنیا و استرالیا طلا به سوی لندن سرازیر می‌گردد. چینی‌ها برای ما چای می‌کارند و قهوه، شکر و ادویه مورد نیز ما از کشتزارهای هند شرقی می‌آید، اسپانیا و فرانسه تاکستان‌های ماست و مدیترانه باغ میوه ما، مزارع پنبه ما که سابق بر این صفحات جنوبی ایالات متحده را فراگرفته بود اکنون همه جا در بسیاری از نواحی کره ارض پراکنده گردیده است...».

تا بدینجا شمه‌ای از قدرت‌هایی که در پی جهانی کردن بوده‌اند سخن گفته شد و هم اکنون نوبت به شرکت‌های فراملی‌ها رسیده است که عقیده دارند تا کره ارض در کف پر قدرت (قرن

سیصد، چهارصد) چندین شرکت قرار گرفته است و خواه ناخواه برآنند که با برنامه ریزی خواهند توانست نیازهای همه ملت‌ها را برآورده سازند. اما به علل و جهاتی که در پی خواهد آمد اداره جهان به دست یک ابرقدرت محقق نگردیده و نخواهد شد. در این خصوص دلایلی که گویا و مصداق این مدعاست ارائه خواهد شد. (۴۴)

هرچند شرکت‌های «فراملی» می‌توانند نقش فائق‌ی در پاره‌ای از مسائل و موضوعات ایفا نمایند اما اینکه بتوانند تمام ملل و اقوام مختلف را یکنواخت اداره کنند چیزی ممتنع به نظر می‌رسد، چراکه نوع بشر به کشورهای جهان همواره در دو جهت پویایی داشته‌اند، یکی جذب یکدیگر و دیگری دفع همدیگر. این اصل لایتغیر تغییر، همواره در کشش دائم و از طرفی در دفع مدام هستند. نگاهی به اطلس تاریخی جهان یا مثلاً اطلس امپراتوری‌ها گویای این حقیقت است که جهانگشایان چند صباحی بیش نتوانسته‌اند در اریکه قدرت جهان مستقر باشند و بسیاری از جهانگشایان که در آسمان فتوح درخشان بودند دیرگاهی است به دست فراموشی سپرده شده‌اند. دیگران نیز سرنوشتی بهتر از آنان نخواهند داشت.

دکتر محمدعلی حکمت استاد فقید دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، در این باره چنین اظهار داشته است: «جامعه کل بشری عبارت از تجمع سیاسی افراد و گروه‌های انسانی است که به یکدیگر وابسته و پیوسته‌اند. چنان که می‌دانیم جهان جنبنده است و دائماً از حالی به حال دیگر تغییر می‌کند یعنی در حال «حرکت» است، در جنبش و جهش است در حال «شدن» است. چرا موجودات چه در اندرون خود (میان اجزای خود) و چه با بیرون (میان موجودات به‌طور کلی) جاذب و دافع یکدیگرند؟

وقتی دو موجود در یک زمان و در یک مکان و در عین حال هم جاذب و هم دافع یکدیگر باشند، حرکت و تغییر می‌کنند و حرکت و تغییر مدام (جنبندگی مدام) حرکت و تغییر کمی، عاقبت منجر به جهش می‌شود و این جهش با حرکت کمی و تغییر کیفی، یا حرکت در مکان و تغییر در زمان همان شدن است [صیوروت است].

جامعه کل بشری، یا موجود خارج از ذهن مورد مطالعه، دارای اجزایی است که در حال جذب و دفع مدامند و بالتبویه در جنبش و جهش‌اند یعنی اجزای جامعه کل چون به هم وابسته

و پیوسته‌اند، یکدیگر را جاذب و دافعد و بالتیجه جامعه کل بشری در جنبندگی و در جهش است.

دکتر حکمت چنین ادامه می‌دهد، به طوری که تاکنون معلوم شده است نوامیس (نرم‌های) (بزرگی) در طبیعت است که شناختن آن انسان را بر سرنوشت خود حاکم خواهد ساخت. از جمله ناموس یا نرم متحدالشکل بودن طبیعت است یعنی قاعده طبیعت بر این است که «کوشش تمام موجودات» بدون استثناء به سوی «توحید» است به سوی وصل است. دومین ناموس عظیم طبیعت بر این است که کوشش تمام موجودات بدون استثنا به سوی تفریق است، به سوی فصل است و به آن ناموس تباین می‌گویند. یعنی تمام موجودات به سوی مختلف شدن و مشخص شدن در کوشش‌اند. آن توحید مبتنی بر جاذبه و آن تباین مبتنی بر تضاد است.

نکته مهم دیگر تکنولوژی - هم بسان دیگر پدیده‌های ساخت بشری، میراث مشترک جوامع مختلف است. در این خصوص نیز تاریخ می‌آموزاند:

علوم و صنایع از جمله مظاهر زندگی‌اند که در جریان دگرگونی‌های زندگانی بشری از آغاز تا عصر حاضر، به مرحله توسعه یافته‌امروزین رسیده‌اند. تکامل این پدیده کار مجموعه جوامع بشری بوده و مسیر جغرافیایی پرپیچ‌وخمی را در درازنای تاریخ خود پیموده است. فی‌المثل، وسیله حمل و نقل دریایی، در مسیر جغرافیایی خود از کانون‌های سومر به ایران باستان و یونان قدیم و سپس به روم و آن‌گاه به سرزمین مسلمانان و از آنجا به غرب رسیده است. آبشخور هر کانون تمدنی کانون تمدن پیش از خود بوده است. از این رو تمدن امروزین بشر را می‌توان دستاور و کار فشرده جوامع گوناگون بشری دانست که به بالندگی و اعتلا و تکامل کنونی خود انجامیده است.

آتش عشق بدین شعله نبوده است نخست هرکه پیدا شده بر آن زده دامانی چند علم و فناوری (تکنولوژی) چونان چراغی از این کانون به آن کانون کوچیده است و از این به بعد جز این نیز نخواهد بود: «این چراغی است کزین خانه به آن خانه برند».

مردم کشورها از تمدن دیگر کشورها استفاده کرده و خود نیز به آن چیزی می‌افزوده و برای

آیندگان می‌گذاشته‌اند.

بکاشتند و بخوردیم، کاشتیم و خوردند چو بنگری همه برزیگران یکدیگریم
مع‌الاسف از همان هنگامی که مغرب زمین کانون صنایع و تکنولوژی شده و غربیان پیش
افتاده‌اند، به ویژه پس از انقلاب صنعتی و انقلاب الکترونیک، غرب به شیوه‌ی گذشته پشت پا زده
یعنی از داد و ستد تمدن سربرتافته و با حسابگری‌های خاص خویش مانع صدور تکنولوژی به
جوامع دیگر شده و در نتیجه فاصله میان جوامع صنعتی و غیرصنعتی هر روز زیادتر شده است
و از همین رهگذر، کشورهای غربی سلطه‌ی سیاسی و اقتصادی خود را بر دیگر کشورها تحمیل
نموده‌اند و در نتیجه کشورهای تحت سلطه و استثمار شونده نیز همواره در فقر تکنیکی و فنون
و صنایع منجمله در زمینه دریایی و هسته‌ای به سر برده و سیاست‌های استعماری نیز در این
عقب‌ماندگی سهم نمایان داشته‌اند.

از آنجا که غفلت از دستاوردهای کنونی علوم و صنایع بشری آن چنان نابخردانه است که جز
فلاکت و اسارت امروز جهان غیرصنعتی بهره‌ای ندارد، بایسته است بر خودباختگی‌ها چیره
شویم، از درماندگی دامنگیر به درآییم، زمان را از دست ندهیم و به عقب‌ماندگی خود نیفراییم و
در تشخیص راز کامیابی و سرافرازی صاحبان علم و صنعت در جهان امروز اشتباه نکنیم،
دستاوردهای سودمندان را نیک باز شناسیم و یقین داشته باشیم که این واپس‌ماندگی در علوم
و صنایع رایج، جبران‌پذیر و این دستاوردها یافتنی است. بر این باوریم با همه واپس‌ماندگی‌ها
به نیروی کار و پیکار آگاهانه از زیر انبوه خاکستر درماندگی می‌توان ققنوس وار دگر باره سر بر
افروخت و نه تنها به ابزار کار و دانش دست یافت بلکه با افزایش شیوه‌های تازه به چیرگی بر قهر
طبیعت و دشواری‌های جامعه پرداخت. این رسالت کشورهای متمدن و مترقی به ویژه
کشورهای آسیا بوده و خواهد بود. چه فراملی را خوش آید و چه بد آید!

گرچه مقصد بس خطرناک است و منزل بس بعید

هیچ راهی نیست کمان را نیست پایان غم‌مخور

یادداشت‌ها:

۱ - همان، ص ۱۲۴.

۲ - همان، ص ۱۲۸.

۳ - پل سوئزی و...، شرکت‌های چندملیتی و کشورهای توسعه‌نیافته، مترجم سعید رهنما، ص ۱۰.

4- Hymer (1970):

البته این نوع محاسبات ضمن آنکه بیانگر پاره‌ای از واقعیات کنونی هستند، اگر بدون در نظر گرفتن روند تشدید تضادهای درونی و بیرونی کشورهای متروپل مطرح شوند، گمراه‌کننده خواهند بود.

۵ - همان.

۶ - آمار مربوط به دهه ۱۹۷۰ می‌باشد. (نقل از «شرکت‌های چندملیتی و کشورهای توسعه‌نیافته، سعید رها (۱۳۵۷)» صفحات ۹ تا ۱۱.

۷ - مرتضی نصیری، شرکت‌های چندملیتی، صص ۱۴۶-۱۴۴.

۸ - همان، ص ۱۴۶.

۹ - شرکت‌های فراملیتی، ژان لوتی ریفتز - مترجمان عبدالحمید زرین قلم و فاطمه فراهانی، صص ۱۱ و ۱۲.

۱۰ - همان.

۱۱ - همان، ص ۱۲.

۱۲ - ژان لوتی ریفتز، شرکت‌های فراملیتی، ترجمه فاطمه فراهانی، صص ۱۱ و ۱۲.

۱۳ - همان، صفحات ۱۳-۱۷.

14 - Georges A. le Bell, "Regarding a Voluntary code of conduct for transnationals, prudence Dwyer, <http://attac.org/fra/list/doc/lebel.en.htm>. (loflo) (oB/01/2002)."

۱۵ - همان، ص ۴۱.

۱۶ - پیشین، مرتضی نصیری، صص ۱۴۷ و ۱۴۸.

۱۷ - مصطفی علوی، شرکت‌های چندملیتی و جهان سوم، صص ۵ و ۶.

۱۸ - همان، صص ۱۴۸، ۱۴۹ و ۱۵۰.

۱۹ - همان، صص ۱۵۱-۱۵۰.

20 - <http://www.cti.org/bid.ent/nar.2/nart-2-3.htm>.

۲۱ - مصطفی علوی، شرکت‌های چندملیتی و جهان سوم، صص ۵ و ۶.

- ۲۲ - همان.
- ۲۳ - همان، صص ۶ و ۷.
- ۲۴ - حقوق بین‌الملل اقتصادی، ترجمه تلازمی، صص ۷۶-۷۴ با تغییرات.
- ۲۵ - همان، ص ۲۶.
- ۲۶ - ایرج بهنام، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره‌های ۸۱ و ۸۲.
- ۲۷ - علوی، پیشین، ص.
- ۲۸ - همان، صص ۵۸-۵۷.
- ۲۹ - همان، صص ۷۷-۷۶.
- ۳۰ - همان، صص ۷۸.
- ۳۱ - همان، ص ۷۹.
- ۳۲ - همان، صص ۷۵-۷۶ و ۷۷.
- ۳۳ - همان، ص ۸۰.
- ۳۴ - همان، ص ۸۱.
- ۳۵ - علوی، پیشین، صص ۷۱ و ۷۹.
- 36 - Stephen Viederman, Multinational corporations are incompatible with sustainable development. u.w. corporation. ppress. June 23. 1997.
<http://www.globalpolicy.org/socecom/envronmet>.
- ۳۷ - همان، صص ۹۰-۸۹.
- ۳۸ - همان، صص ۹۱-۸۹.
- ۳۹ - علوی، پیشین، صص ۹۰-۸۹.
- ۴۰ - همان، صص ۱۵۱-۱۵۰.
- ۴۱ - همان، صص ۸۹، ۹۰، ۹۱.
- ۴۲ - همان، صص ۱۵۰-۱۴۹.
- ۴۳ - علوی، پیشین، صص ۱۵۲-۱۴۹.
- ۴۴ - رابرت روزول پالم، تاریخ جهان، ترجمه ابوالقاسم طاهری، امیرکبیر، چاپ ۱۳۵۷، ص ۲۰۸.

